

و این علامات شدت و خفت مانند زقار حرم ماده ممتشره و انقباض او و داغ را به و چون معلوم بدماغ
 فوری بود تا که آن شخص معقد و فلج خرنی زود که زنده بماند و در هر چند او را سکت می توان گفت ولی
 دلیل واضحی است بر استداد آن شخص سکت به و در اینجا اشاره بقصد است و چون با وجود نماند علامت
 مخوفه معدوم کردند و در درجه دوم که انقباض و غم است بدماغ حس و حرکت زایل شوند و علامات
 درجه اولی نیز موجود باشد و زایل شدن علامات مذکوره در این درجه است تا در درجه اول زیرا که تا دم
 منصب منجذب نکرده علامات بر طرف نخواهند شد و در درجه ستم که جرم دماغ را تقوی خرا بهر سیده
 و یکسانی چند نفر اصل بجهت سکت وجود آمده باشد فحاش و حرکت بیشتر خواهد بود زیرا که علاوه بر علامت
 انقباض طبع خود جرم دماغ را نیز تقوی انقباض حاصل شده
 بدانکه فلج حادث از سکت اغلب از یک جانب بدن بروز نماید و در صورتیکه فلج هر دو جانب بدن را فرو گیرد
 معلوم است که دماغ را نیز بر دو جانب علت عارض شده و در این هنگام از حیات امید می نیست
 فلج همیشه در جانب مخالف عضو معلول باغ باشد سبب تقاطع ایف عصبانیه مقدم نخاع مذکور شد
 که انقباض دم اغلب در حل مخطبه و در حل باصره باشد و چون حل مخطبه و حل باصره واسطه حرکت چشم است
 اطرافند چنانچه در علم قریب لورثی بیان شود لهذا این انقباض دم یکی از آن مواضع مورث فلج یک یا دو
 بدن خواهد شد و عموما می توان گفت که فلج اعضا عالیه شدید تر است از فلج اعضا سافلیه بر برخی اوقات
 خط وسط لب یکجانب کشیده شود ولی این علامت می تواند موجود نباشد و همچنین بیم فلج لسان که در
 انصورت از لکنت زبان شخص مسکود در برخی اوقات نیز مشاهده و مقدر فلج عارض شود قسمی که
 جلس البول شدید و مویست و بالعکس و خروج براز و بول بی اراده عارض شود
 اغلب سکت دموی مرضی است فوری العروض و درده تغریب لغز و با مقدمات است که ابتدا انقباض در صلب
 و دو ادر و طنین گوش و میل مغز بنوم و حس غلی در بدن و سبب حماقت موجود بود و علامات نرف الدم
 دماغی مختلف باشد از قرار حرم دم منصب که هر مقدار او زیاد تر باشد علامات شدید تر بود که برخی اوقات
 حرکت به شحانی و برخی از زنده دیگر حرکت و حس بدون احتلال خواص باطنه و ظاهره معده باشد و در بعضی
 اوقات جمیع آنها زایل شوند که در این هنگام شخص یک مرتبه میفشد مانند کسی که او را برق زد و مانند
 و در این هنگام علامات یا چند ساعت و یا یک الی دو روز طول کشیده موقوف میگردد ولی چون
 مقدار دم منصب کمتر باشد علامات باقی مانده تبسم الی نهم روز مرضی بلاک کند و در برخی اوقات
 علامات نذک تخفیف نمایند ولی از انقباض دم منصب جرم دماغ را نیز در معرض شده و رخاوت سکت
 علامات روزه مجدد اعود نمایند که بعضی سردی و مختلف شده و تشنج و باحتکی لون صورت و عسر بلع
 عارض گشته عاقبت مرضی بلاک کند پس مرگ بنا بر این بچند نوع حاصل میشود یا بواسطه اثر فورس
 نرف الدم و تشنج شدن دماغ از او و یا در روزهای اول سبب بیانی نزول دم بدماغ و یا من بعد
 از عدم انقباض دم منصب و یا سبب تاج جدید که از او حاصل شوند و چون عاقبت مرض جدید
 شد التفات مجاور خود برزی حاصل شود ولی علامات فلج قلیل کردند که مرتبه ریح زیاد
 اگر کسی گوید حالتی که شخصی را بگیرد می اندازد و جمیع حرکات و خواص او را از آن سکت دموی است

انقباض
 اتصال
 در درجه اولی
 در درجه دوم
 در درجه ستم
 در درجه اولی
 در درجه دوم
 در درجه ستم

یا نه جواب گوئیم که بعضی از امراض و اسباب غیر از زرف الدم و داعی غیر انسا نرا درین حالت میباشند
 چون تکان و آرد بر اعضا که بدان سبب دماغ متزعج شود که این از عالج را بفرمانه کنشین *Comotion du cerveau*
 نامند و خفق و اسراف و شراب و عرق و سایر مسکرات
 و سکنه مغز و عصبانیه و کاپی حی غشی که هر یک در جای خود ذکر خواهد شد و بر طبیب لازم است که سبب
 سکنه را تشخیص دهد و به تنگونی بعد از آنکه عالج او را مختلف اسباب مختلف شود و چنانچه غشی که از زیاد
 خروج و هم از بدن حادث شده باشد عالج او ضد عالجی است که در زرف الدم داعی مذکور است
 ولی سکنه عارضه از زرف الدم داعی بان امراض مشتبه نشود زیرا که در امراض بعضی مثل و اعضا مسترخ اند
 و فلج بخصوص در یکجا نباشد با نفوه و چون فلج شدید باشد نوم خرق با نرا غر موجود است
 اما اسباب زرف الدم داعی بدانکه اسباب و مانند زرف الدم قوی است که در فصل چهارم از مقدمات
 اولی ذکر شده به عموما میتوان گفت که این زرف الدم را دو سبب است یکی میل دم بدماغ و دیگری عدم
 رجعت دم از او و از اسباب میل دم بدماغ است غلبه دم در مزاج و ورم دماغ و انوسیم قلب و
 شیدن اجناس روحیه و شرب مسکرات و انراط جماع در شیوخ و اثر سردی و بر دم غوطه و از اسباب رجعت
 نکردن دم است مداومت در فکر و حرکات عینیه و ستر کردن بند شکم و فریاد زدن و صرع و بدانکه
 اکثر اوقات این مرض مورثی است و در مردان سه چندان است که در زمان واکثر مبتلا سازد اشخاصی را که
 همین اند و اسان آنها بزرگ و کردن شان قصه و ضخامت است
 و چون شخصی بگیرد بدین مرض مبتلا گردد خوف کلی باشد از خود و عرض مرض مزاج را چون بعد از
 سکنه فلج در یکجا نباشد بدن عارض گردید این اشخاص در بعضی عمر معرف نیز از عرض سکنه نمایند
 اما عالج باید بسیار چه در عالج او احوالی نوزند و فوراً معالج کنند بطریق که اولاً رفع زرف الدم را
 نموده بوسطه فصد و ارسال الکلیان کوشش کردن تا اینا اثر زرف الدم را از آن کنند بوسیله رادعات
 مستعمله در جلد و جذبات تا نشا اعانت کنند طبیعت را در انجذاب و انصراف دم با استعمال مسلمات و
 مساک در غذا و بوضع شمع زردیچ در وسط کفشن را بجا عالج فلج کنند تا اعضا است بحالت صحت رجعت
 کنند تا اعانت داک و جلوس کپری و مقویات صحیح که از قبیل *strychnine* و ارسال الکلیان
 پس و جنوی تکمیل میسند شود بدین مرض باید ابتدا قصد نمود و اگر چه بعضی گویند که در صورت ترکیب این
 مرض با سنلای معده فصد ضرر میکند ولی خلافت زیرا که سکنه دم و سینه ملاحظه نمودن حال دماغ از نظر
 حال معده واجب تر است و اگر بعضی اوقات در سکنه بعد از افراجه در غذا از فصد ضرری دیده شده
 و خفای کلی بر این است که همانست زرف الدم داعی موجود و نبود و بگویم که از امراض مختلفه که با و شبیه میشوند
 شدن اشخاص مبتلا شده بوده است و چون فصد ممکن نشود یا بجهت نبودن فصد او یا از عدم سبب الی
 ارسال الکلیان بقدار آید نموده و چنانکه سندان او و مسهل و صندره ضرر دهنده در عضله خلفی ساق آندان و چون مرگ
 شدید بود از مزاج و ستر کردن که در کوزه چند نوبت اخراج دم شود و بعد و ارسال الکلی و حجامت
 و کمر آرد و مسهل را معمول دارند تا آنکه دفع املاک گردد زیرا که وجود فضول در معای سفلی مورد شمشاع
 او عیب نکرده و نایب آید در این دم را به و بیانی بن تدایر را بخار برنده و با من تا شده باز در هیچ دماغ نماید

۱۳

فصد در امراض مزاجی
 فصد در امراض مزاجی
 فصد در امراض مزاجی

تا حس و شعور رفته باز آید و در اینجا مریض اسهال نماید و شیره مطفیه دم بنوشد و طبیب ملاحظ نماید ثابت
مریض را و چون از علامات عاده احتمال بکشد دم حاصل کرد در جوع نماید با استعمال کوزه و بخصوص سنجاق
سیاه گیریته تا قوه محرکه دماغ که در این مرض نقصان یافته بحالت طبیعی رجعت نماید

بعضی اطباء چون سکت را از ضعف قوی دماغه دانند در ابتدا جوع مقویات محرکه مینمایند ولی در سکت که سبب
او نزف الدم دماغی بود این نوع از علاج همیشه مضرات دارد و در بعضی از اوقات منفعتی از او دیده شود
معلوم است که سکت بواسطه نزف الدم دماغی بنوده بل سبب و یکی از حالات مشتبکه که ذکر نمودیم باشد

لازم ترین تدابیر حفظ صحت است بدین نوع که اشخاصی که استعداد بریحان دم بدماغ و یا سکت
دموی دارند خود را محافظت از جمیع اسباب محصله او کنند و بخصوص علی لدوام غلظت باعمال تغذیه
خود باشند بدین قسم که هرگز بیوست عارض نشود و با این منظور بحسب صبر و ریاضت جسمانی و امثال آنها
مداومت نمایند و چونکه علامات بریحان دم بدماغ حاصل گردیده باشد سفیدترین تدابیر ارسال خلق
بر مقتضات بخصوص در صورتیکه مریض سابقا کتوبت بیکه متلاش شده باشد

اطفال را نیز سکت دموی عارض شود که چون مخصوص بدانهاست ذکر او علیحده در اینجا لازم است بدین
صورت طفل در هنگام وضع حمل تولد شود بسیاری از شقی اللون و جمیع علامات از دیاد دم بدون حرکت
و یا بجزکت تشنجه بدن شفق و در اینجا سبب منع دوران دم است یا بواسطه فشار بنده سرخون طفل
یا بواسطه ضربه در وقت خروج جنین بود عیبه چند ثانیه دوران دم در او موقوف گردد

اما علاج چون ایحالیت در اطفال بروز نماید بزودی بند سره را قطع نموده و تا ملی در بستن کرده مقتدر
دم از او خارج کرد و انگاه او را بندند و چون در اغلب اوقات ایحالات بقاوت موجود است
عوام نیز بدون آنکه بدلیل او سپردارند در هنگام قطع بند سره در بستن او تا ملی میکنند تا قدری دم از او خارج گردد
و بعضی از اوقات خنق اطفال مریض را اسهال می کنند و در این وقت باید رفتار نمود از قراریکه
در صفحه دهم از کتاب سیم از فصل سیم از باب دوم این مقاله در صفحه ۲۰۲ ذکر خواهد شد

فصل چهارم

در امولی همان سررال *Amoebiasis* یعنی رخاوت صرم دماغ
آنچه از شرح معلوم شده این علت عبارتست از رخاوت موضع صغیر یا کبری از دماغ با تغییر اعمال او بزیل
صداع و اختلالات عمال ماعنه و حس غلی در بدن و فلج تشنج و در جمیع اطراف او و این مرض را در این
قدیم شناخته بودند در این زمان اطباء فرنگ بخصوص اطباء فرانسیسی و اسپانیایی و طبیبان
و در قدیم او را با نزف الدم دماغی و ورم صرم او متحد دانستند زیرا که در هر یک از این سه مرض
تغییر اعمال شده بیکدیگر مبدار شود

اما سبب این مرض بدانکه اغلب سبب این مرض ورم صرم دماغ و نزف الدم است ولی قسمی دیگر
نیز باشد که بدون ورم صرم دماغ و نزف الدم او حاصل شود و سبب این مرض پیری و اسباب ضعف
و قلی شدن دوران دم دماغی است و در فشار این قسم اخیر اغلب بطریق ترمیت است
علی ای قسم کان این مرض مابها است و یا فرمن

و چون حادث باشد قوتی باز نرسد دم دماغی ندارد چرا که در رخاوت دماغ در اعضا می مصلوح آنگاه تا در حین
 شود بخلاف فلج عارض از نرفس دم دماغی با و مزمن گردد بعد از بروز مقتداست و چون صداع و سردی
 و این علامات چون قندی در ناک نوزندگت لسان و حس غلی و حکم انامل عارض میگردد و سران
 ضعف در حرکات و عاقبت مدیکی از دو جانب بدن فلج عارض شود و این فلج بانگک مدتی بماند
 طولانی ترکیب شود تشنج و وجع مفاصل و اعضا و قوای تغذیه و محافظه ضعیف گردند و مرض سخنان
 بی شعورانه مانند محالین گویند و هر چند در فشار انمرض بتدریج است ولی همیشه در تریاید است و بالاضرف
 موت عارض شود با از قوای اعمال و ماغیه و یا از ترکیب شدن انمرض با امراض دیگر مانند ذات لریه
 و یا ورم غشیه و ماغیه و یا نرفس لازم او به و هر چند معاوجه معتبر است اما غیر ممکن نباشد ولی در صورتی
 که مرض بند است علاج باید احتلال کنی از اعمال و ماغیه با آرامیجات باقی خواهد ماند
 اما علاج در قسم حادث چون علاج نرفس دم دماغی است و چون مزمن باشد مانند علاج ورم مزمن در دم دماغ
 از تسبیل دماغ و قداریج و وضع کوزه و خوردن مسهلات نیتند و چون در شیخ عارض شود مقویات
 و حرکات استعمال نمایند تا قوه ایشان را تقویت و سایر معالجات منوط بمرحاج است

فقره پنجم

در کسین سر برآل *Convulsion cerebrale* معنی انزعاج دماغی
 بدانکه بواسطه ضرب و آرد و براس یا موضع دیگر که بدان سبب جرم دماغ را تکالی حاصل شود گفتن
 اتصال در اخرا می صغار دماغ رخ نماید که بدان جهت تغییر باطلان اعمال و ماغیه حاصل گردد و با وجود آنکه
 تغییری در جرم دماغ مشاهده نمیگردد پس انزعاج دماغ با صلااح اطبا عبارتست از تفرق ذرات دماغ بدون
 کسر عظام راس و انشاق جرم دماغ و این تفرق ذرات دماغ احداث کند علاماتی از دو احوال
 الی بطلان اعمال ماغیه مانند دوار شدید و نقصان حس و حرکت و عدم صوت و غشی و خسروج
 براز و بول بی باراده

این علامات یا با نقراده و یا با اجتماع اشک را میزند و بعضی اوقات همراه اندام عدم التفات مرض سخا
 خود از التفات مرض با طرف اندامی و غیر آرامی از برای ادرج نماید ولی اگر آرام است با سببهای بخش
 و عدم حرکت و ظهور و ضمیر منض و چون پیشتر مذکور شد مرض را حرکت کنند بدون آنکه از اعراض
 بهوش آید و یا اثر انمرض با سایر امراض مذکوره دماغ متفاوت است که در انزعاج دماغ علامات مشتمل
 خوانند هر چه نزدیکتر زمان ورود ضرب بود و بعد از مدتی میل بغضان کنند که اگر بواسطه انزعاج حاصل
 نرفس دم دماغی و یا ورم جرم او و یا ملاست و حاصل شده باشند و این شاخج کثیر الوتو عنف
 و تشخیص آنها بسیار صعب است

علاج: چون در شخصی بواسطه انزعاج دماغ فوراً علامات مذکوره پدیدار شود با اختلاف منض و برود
 بدن در این هنگام هیچ نائل نیتند و استعمال حرکات نمایند چون دیک بدن با او دو کولونی
 و با الکل و یا اترو یا پودله که *Eau de Cologne* و یا الکل و یا اترو یا پودله که *Eau de Cologne*
 و نیز چند قطره از اینها و یا از او و کازم *Eau des Carmes* که ترکیب او

مذکور در مطالب
 از صفت
 مذکور در مطالب
 از صفت

در مطلب ۵۰ از صفت این شفایه ذکر شده با آب شاشا سنده و قصد در اجامه است بلکه در است
مورث بلاکت است ولی چون مدت مرض طولانی شود و از چند ساعت یا بعد از یک الی دو روز سخاو
مرض بر طبیعت وحی شدید حاصل گردد و قصد نیکو باشد و محرکات را بدل کنند بصدور می و غیره از مواردی که
علامات شقیه بعلامات ترف کدم و باورم و باطلاست و باغ بود

فقره ششم

در بیان استقامی دماغی که بفرانسه بیدرو و نری سررال *Hydrophoria cerebrale*
مانند و این فقره را بدو بیان ششم بیان اول را بولگی سرز *Apoplexia cerebri*
یعنی سکتة بطنیه یا مایه بیان دوم در بیدرو و نفال *Hydrocephale*
یعنی ام الصبغیان

بیان اول

در بولگی سرز *Apoplexia cerebri* یعنی سکتة بطنیه یا مایه و این علت عبارت است
از استقامی حاد بانسرو اجتماع رطوبت در غشاء ارگنسته که از تشریح مبین گشته و مرضی است نادر الوجود
و بعضی از اطباء با نشاء رطوبت فوری معتقد بودند که خان دانند که بتدریج رطوبت مشهوره مجتمع گردد
و چون بدین درجه رسد سکتة عارض شود و علی اختلاف الاقوال که اجتماع رطوبت فوری و یا بتدریج است
حالتی حادث شود مانند سکتة دموی و باید دانست که استقامی حاد دماغی که با اصطلاح بعضی از اطباء
ملفیه است بحسب اسنان متفاوتست و ما در اینجا این استقامی حاد را بدو قسم مشتمل نمائیم
قسم اول سکتة بطنیه مخصوصه که عارض گردد شیوخ و نافعین و اشخاص ضعیف النسبه را و همچنین اشخاص
که با سکتای بطنی مبتلا بوده اند و رطوبت مجتمع در آنها بر عت مجذب گشته بطریق اشغال در دماغ قرار
گیرد و بدانکه حد و شان قسم از استقامی که مان است که مرض بطنیه بزرگند و مرض القاتل با سجا و خود
پسند و اطراف اوست کرد و با اتساع حدقه و بطنی و صغر بنض و بطلان حرم و حرکت و نفس با جزا فرود
این علامات همچون علامات ترف کدم دماغی است و از این جهت بعضی از اطباء او را مشبه نمایند
بسکتة دموی ولی فرق سکتة بطنیه و دموی آنست که در سکتة دموی کجاست بدینرا فلج عارض گردد و در سکتة
بطنیه فلج تمام بدینرا فرود گیرد و چون سبب زایل گردد علامات فلج نیز زایل شود و فلجی که از سکتة بطنیه
بود خفیف است اگر چه در تمام بدن باشد و چون از اجتماع رطوبت حرم دماغ را فرقی انفصال رخ نموده
باشد بلکه به شغالی انضفاط یافته بود در تمام رافع سبب فلج نیز بجلی موقوف گردد

اما علاج و اشاره بر استعمال قصد در اینجا نیست مگر سکا سیکه بنض مصلب و سریع بود و الزم تدابیر استعمال
سکلات و مدرات و وضع مشع زرار است بر اس

و در مکنام بقامت اساک از غذا مضرت و بالعکس باید استعمال قویات نمود تا قوای غالی شود و از کشته
قسم دوم استقامی دماغی حاد و اطفال است و این استقامت ابتلا سازد که اطفال ده ماهه الی بیست ساله را
و در این هنگام سکتة ناگهان عارض نشود بلکه با مقدماتی بروز کند که قبل از بروز سکتة تغییر حالت کلیه
پدید آید از ایل ربی میلی لعیب و عطش مفراط رخ نماید و خواب مضطرب سبب پہلو بود و در بعضی

در بولگی سرز

عمومی استقامت را با غمی تخفیفی رخ نماید و تشخیص داده شود از نوبه غمی بدنی که در نوبه غمی در مقدار
و نوبه ساده موجود بوده است و علامات بطریق نوبه شدت و سخت نماید برخلاف استقامت
و با غمی که علامات پایا شدت کنند

اما اسباب مختلف است به اول استعدادی است چنان که شخص شده که اطفال که بکتاب یفرا
اغلب در هنگام معین این مرض رخ نماید و مرانها را بکام سازد و دوم از اسباب سن است
که دیده شد که تا ماه دهم هیچ طفلی مبتلا به این مرض نشود و از ماه دهم تا سال چهارم مرض عموم بر است
و از سال چهارم الی هفتم و هشتم عموم بکلیه بهر ساند و در انسان دیگر روز نماید و سیم جمیع اسباب
که باعث میجان و توران دم بدماغ آید چون خروج دندان و نوشیدن سکران و زود نشاندن
اطفال را بکتاب و اثر حرارت آفتاب بزیاس

اما روشاره بدانکه بعضی از اوقات اضراب رطوبت بیطون و باغ بیدت مشتالی ده ساعت بضر
ببلاکت میرساند و بعضی اوقات دیگر بوسطه علاج نیکو در مدت پست و چهار الی چهار و شش ساعت
حاصل کرد و الی اغلب مرض از روز یازدهم الی هفدهم بحران نماید و چون مرض سی الی چهل روز
بطول بخشد البته اشغالی و موت

اما اشغالی مرض بدانکه بعضی اوقات بشغامشی شود از بحران عمومی چون کثرت بول و عرق پس
بروز این بحران حرارت بدن مکن اندازه در تمام بدن گشته و اسهال روی داده خواب آرام
متصل چند ساعتی بیدار شده مرض را اشغالی حاصل آید ولی نباید دانست که این مرض امیل شدت نیکو
اشغالی دیگر و اشغالی ناقص است از این قرار که مرض را صحت روی دهد ولی نتایج رویه از مرض
مانده همچون نزول شب سیاه و حماقت و گرمی و فلج

اشغالی سیم موت است و او بهر گناهیست که حرارت و حمیت کثیره ناکمان مبدل برود
و سایر بدن گشته مرض را بکام نماید

تقدّم المعرفة بغایت ردی است و باعتبارات چند مختلف کرد و چنانچه ردی تراست در صبیان
بدلیل اینکه علامت ترا شو اندکیان کنند و در اطفال که استعدادی بدن مرض دارند تقدّم المعرفة
نیز نه نیست ردی است و تقدّم المعرفة حدیست در درجه اولی سخته آنکه امید بر معالجه باقی است و نسبت باین
در تقدّم المعرفة ملاحظه نماید و سخته را نمود که اگر چنانچه در اول شبانه روز تا شرا دیه رنگی باشد تقدّم المعرفة
حدیست و الی ردی بود بهر تری ملاحظه نمود که مرض ساده است و یا مرکب که چون مرکب بود و با غمی
حاصل کرد و چشم و شنائی از المقت نشود و بود اطراف با حرارت شدید در رأس و فلج مغز بدن
و فلج میماند و مقدّم موجود بود تقدّم المعرفة بسیار ردی است

اما علاج بدانکه هیچ مرضی را حفظ صحت لازمتر از این مرض نباشد زیرا که چون مقدّمات بگذرد و مرض
بروز نماید تدریجاً دفع مرض بسیار اندک و صعب است و فی الحقیقه اطفالی قدیم در حفظ صحت این مرض
بسیار سعی و ما هر بوده اند و در هر بار و پانز اطفال اشقیه با استقبال مسلمات نمودند و اگر از این
عمل بسیار شاق و فساد که طفل مبتلا باسهال و کرم و دیوانی در دماغ و دماغه را به رنگی نماید و در

حفظ صحیحی که حال مداومت از امثال باشد که طبیب تدبیری نماید که ترشحات طبیعی بقاعده باشد که چون سبب
موجود بود در دفع او کوشش و نگذارد که موافق اطلاق در اطفال از دست و چهار ساعت تجاوز نماید و اگر
بجا وز نمود مسهل از سناده کی و شیر خشک و قمر بندی دهند و از اغذیه هم شمار نمایند آنچه را که سریع الاضطرار
و سر را بسک پوشانند و بطن را محکم بنهند و اجتناب از سکر است نمایند

چون با وجود این تدابیر مرض عارض گردید علاج با اختلاف بود از قرار درجات مرض چنانچه در درجه اولی
صندورم و رادعات و جذایات استعمال کنند چون وضع علق در خلف اذن و در حقیقه و پس از
شدن علق خود را مانع از خروج و م نشوند برخی را طهارا عقیده است که وضع علق در زمین نیکو است
ولی این عمل بواسطه بودن شیرمان در سطح پستی خطرناکست و بهتر است که چون در آن موضع خوابند
ارسال علق کنند در باطن دوا بر و این عمل را نمایند و پس از سقوط علق عصا به معلوله از است مخرج
با سرکه و گلیج بر راس بندازند تا حرمت بحد بالمره زایل گردد و اعمال عمومی بدن بحالت طبیعی رحمت
کند و پس از موقوف نمودن تدابیر چون تا ساعده علامت رویه شود و دوباره بدین تدابیر رجوع نمایند
از بهترین رادعات که مادی را میل با معاد دهد کلمل است که در اطفال صغیره چهار یک کندم الی نیم کندم
و در اطفال ششالی هفت ساله دوالی سه کندم مگر دفعه در هر روز دهند تا ماده مسهل با معاد نماید
و در اطفال منسج نیکو بود که همراه کلمل استعمال کنند کمتری مکاس را از جهت آنکه اطفال شیر خواره را
استعداد بسیار ترش شدن غذا نماید و ترشی غذا در معده باعث ضرر کلمل خواهد بود و در صورتیکه
بوست در اطفال موجود باشد مگر کلمل را با قدری حلب و یا شربت ریوند صنی و اگر با وجود استعمال
آنها رفع بوست نگردد در روزی دو نوبت حقنه فرمایند و چون عطش زیاد بود حقه از یکمقال سه که
در دوالی سه مملول نشاسته مفید است باید طبیب بدقت ملاحظه را از مرض را کند که علامت
کلمل در او موجود است یا نه یعنی آنکه بر از اخضر اللون منق الزاج و غلیظ القوام بود و چون این علامت
نه چند مجددا کلمل استعمال نماید مقدار بیش از قبل و شکی در تخفیف مرض نخواهد شد در صورتیکه علامت
کلمل را در برار پسند و چون سوال زیاد کرد استعمال کلمل را موقوف سازد و بطبوح ثعلب بعضی
در مثال ده الی پست قطره و یا نیم الی یکمقال استتات داماناک *Acetate d'Ammoniaque*
رجوع کنند تا مواد بواسطه کلیتین مجذب گردد و باید در این مرض استعمال مسولات دینه اجتناب نمود
زیرا که استعداد بقی زیاد است علاوه درسته ضروریه تدابیر نیکو فرمایند خصوص در اغذیه و بویض را
در منزل تار یک سکنی و از اصوات موحه اجتناب دهند و یکگاه از برای مریض قرار داد نمایند و بقدر
امکان مریض را حرکت ندهند زیرا که در حرکت نمودن تشوش از قی زیاد بود و اغذیه طبعه استعمال نمایند
و هر چند خفت در علامات حاصل کرد و باز تدابیر کوره را آنا قانا کار دارند خصوصاً ادویه دره را

چون علامات اجتمع رطوبت پیدا کرد باید بر مایه باقی نیت چنانچه کلیس *مناسبت* نام طبیب
که حکیم باشی مریضخانه اطفال در طبقه بود میگوید که در مدت چند سال ز طبابت خود هرگز ندیدم که طفل بدین
درجه رسیده ثفا باید پس باید اجتناب نمود از فشار بعضی اطبا که در این درجه خوش کشند و داغ کنند زیرا که
بدون حاصل مریض را رحمت دهند و در این درجه طبیب تدبیری دیگر نباشد جز آنکه کلاج شایع و علامات را بکنند

در درجه اولی صندورم و رادعات و جذایات استعمال کنند چون وضع علق در خلف اذن و در حقیقه و پس از شدن علق خود را مانع از خروج و م نشوند برخی را طهارا عقیده است که وضع علق در زمین نیکو است ولی این عمل بواسطه بودن شیرمان در سطح پستی خطرناکست و بهتر است که چون در آن موضع خوابند ارسال علق کنند در باطن دوا بر و این عمل را نمایند و پس از سقوط علق عصا به معلوله از است مخرج با سرکه و گلیج بر راس بندازند تا حرمت بحد بالمره زایل گردد و اعمال عمومی بدن بحالت طبیعی رحمت کند و پس از موقوف نمودن تدابیر چون تا ساعده علامت رویه شود و دوباره بدین تدابیر رجوع نمایند از بهترین رادعات که مادی را میل با معاد دهد کلمل است که در اطفال صغیره چهار یک کندم الی نیم کندم و در اطفال ششالی هفت ساله دوالی سه کندم مگر دفعه در هر روز دهند تا ماده مسهل با معاد نماید و در اطفال منسج نیکو بود که همراه کلمل استعمال کنند کمتری مکاس را از جهت آنکه اطفال شیر خواره را استعداد بسیار ترش شدن غذا نماید و ترشی غذا در معده باعث ضرر کلمل خواهد بود و در صورتیکه بوست در اطفال موجود باشد مگر کلمل را با قدری حلب و یا شربت ریوند صنی و اگر با وجود استعمال آنها رفع بوست نگردد در روزی دو نوبت حقنه فرمایند و چون عطش زیاد بود حقه از یکمقال سه که در دوالی سه مملول نشاسته مفید است باید طبیب بدقت ملاحظه را از مرض را کند که علامت کلمل در او موجود است یا نه یعنی آنکه بر از اخضر اللون منق الزاج و غلیظ القوام بود و چون این علامت نه چند مجددا کلمل استعمال نماید مقدار بیش از قبل و شکی در تخفیف مرض نخواهد شد در صورتیکه علامت کلمل را در برار پسند و چون سوال زیاد کرد استعمال کلمل را موقوف سازد و بطبوح ثعلب بعضی در مثال ده الی پست قطره و یا نیم الی یکمقال استتات داماناک *Acetate d'Ammoniaque* رجوع کنند تا مواد بواسطه کلیتین مجذب گردد و باید در این مرض استعمال مسولات دینه اجتناب نمود زیرا که استعداد بقی زیاد است علاوه درسته ضروریه تدابیر نیکو فرمایند خصوص در اغذیه و بویض را در منزل تار یک سکنی و از اصوات موحه اجتناب دهند و یکگاه از برای مریض قرار داد نمایند و بقدر امکان مریض را حرکت ندهند زیرا که در حرکت نمودن تشوش از قی زیاد بود و اغذیه طبعه استعمال نمایند و هر چند خفت در علامات حاصل کرد و باز تدابیر کوره را آنا قانا کار دارند خصوصاً ادویه دره را

بود و طفت بدو نشد و اندو چون این اطفال را اغلب یکی از بون معتاد با فراط وراثت میدن مسکرات چون
تریاک و عرق و شراب و امثال آنهاست لهذا طباقا قابل برائتند که افراط نوشیدن مسکرات بون
از جمله اسباب عمومی این علت باشد؛

اما رشا اینمرض بدانکه چون این علت در هنگامی که طفل در رحم است موجود بود اغلب سبب موت
مادر گردد مگر آنکه هنگام وضع حمل سر طفل را شکافته تا رطوبت خارج و موجب سهولت وضع حمل گردد
و در صورتیکه طفل زنده متولد شود اکثر در هنگام منبت انسان هلاک گردد و اگر در این هنگام هلاک نگردد در سال
هفتم که دندان نو بر آرد او را احتمال هلاک شدت و اگر در این سن نیز هلاکت نرسد هنگام بلوغ او را موت
در رسد و بندرت شود که صاحبان اینمرض را عمر سی سال سد هر چند طیب کمال *الموت* نام
که علم مجسمه را احترام نمود میگوید که زینرا تا سن پنجاه سالگی با اینمرض مبتلا دیدم؛

اشغای اینمرض بدانکه این مرض را دو اشک است یکی شفا و دیگری نموت؛
اما قسم اول از اشغای بدانکه اینمرض اشغای تمام حاصل نگردد بلکه مرض او در یکی حاصل شد علت ترا
نخند و ملاذذهای در اسس عظمت پذیرند ولی راس را که اختلاف منبت پذیرفته بود و قشری نکند؛ چون
در اجتماع رطوبت سر بزرگ شود و عظام او صلابت پذیرد لهذا در چین منجذب شدن رطوبت قضا
در راس باقی ماند و بدین جهت استعداد او با مراض دماغه زیاد شود و بعضی اوقات غلطی در عظام
بهرسد و ضعف زند دماغ را بنوعیکه اعمال دماغه سهولت یغیر کنند؛

اما قسم دوم از اشغای بخصوص در وقت منبت انسان او در هنگام منبت دندان نو و هنگام بلوغت که در این
اوقات مریض سبب تشنج شدید خواه ذاتی و خواه عرضی و از نشا خارجی بدماغ و یا سببه پاره شدن
ملاذذ و خروج رطوبت هلاک گردد که در اینصورت گاهی قدری از جرم دماغ با آن رطوبت خارج شود
و یا از شدت فشار رطوبت جرم دماغ را اغا و فلج رخ نماید و یا آنکه اعمال تغذیه تمامه ساقایل
و مریض از عدم تغذیه هلاک گردد؛

اما علاج بعضی از اطبا اعتقاد با استعمال ضدورم دارند از جهت آنکه معتقد بر این اند که تا ورم نباشد رطوبت
در آنموضع نمواند مجتمع گردد و بعضی اطبای دیگر معتقدند اخراج رطوبت را بعین نزل ولی هیچیک از این
هر دو عقده مختلف تا بحال تجربه نرسیده بلکه علاج موافق آن عقاید مضرت است زیرا که اگر بهرمه اوایل ورم
بوده الا آن نباید علاج ضدورم نمود بلکه باید شایع ورم را با او فرمود و از برای آنجذاب رطوبت وضع
حلق و سایر ضدورم منفعتی نخواهد داشت و اخراج رطوبت بعین نزل حاصلی نمی بخشد چنانچه هیچ مریض
بدین نوع علاج نشده؛

برخی از اطبا بنوعی دیگر اینمرض را با او اکنشند از این قرار که سر را بلفار مستور نمایند و یا شمع ساده را با یک
باریک نموده بطریق تقاطع بحسب اندازه فشار مساوی بر سر وارد شود و این قسم علاج از اقسام دیگر آن
نیگوتر است زیرا که اکثر اوقات مرض را از این قسم علاج روی داده است ولی چون بندرت علاج
یکلی از او دیده شده با اعتقاد حقیر بهتر است که بعلاوه علاج خارجی مذکور علاجی دیگر که ذکر میسند تمام
ضمیم کنند؛ از این جمله است ترسیج راس بر هم عروق و دریتال و سس از آن مستور نمودن سر را با مابوست

اصلا

خفت

نازک و منجم هر چه عراز این قرار است جب عرود و جزور و عن بادام چهار جزا موم کاخوری یکس جز
 بقدر یک شبانه روز در خاک کرم گذارده صاف نمایند و منجم هر چه ذریتال بدین نوع بگیرند برکت
 ذریتال شش جزور و عن بادام دوازده جز موم سفید یکجز چسند روز در آفتاب نهاده بعد صاف نما
 علاوه بر استعمال رفاده مذکوره بواسطه شمع ساده و تدبیر مرهم مذکوره باید ترشحات طبیعیه را محظوظ
 نمود تا بقاعده طبیعیه باشند که برخی از اوقات کحل و ذریتال بمقدار جزئی استعمال کنند و مریض را از
 آفتاب بر سر و آنچه که مورث همچنان دم بدماغ است اجتناب دهند و از درس خواندن و فکر کردن
 و کارها ننگه باید همیشه بکجا نشیند مریض را برهنه دهند و استعمال کنند اغذیه نباتیه و برخی اوقات که مریض شدید
 بود تخلیص از برای طبیعت باقی نیست جز تخلیص عوارض بواسطه پرینز و امساک و استراحت داشتن
 مریض و حفظ نمائند او را از لکه های غائقرایالی زیرا که بعضی اوقات فشار بتریک موضع بدن مریض
 غائقرایا شود و حفظ از غائقرایا از تیره نگاه داشتن بتر است

مطلب دوم

در بیان استقامی دماغی حاد اطفال

و چون این استقامتی است از سکت بلغمی یا مایه که در بیان اولی در صفحه ۷۰ تفصیل بیان شده اند
 ذکر او موجب تکرار نیست

مطلب ششم

در بیان استقامی دماغی مزمن اطفال

این مرض عارض نکر و در اطفال یکساله بخت ساله و این استقامی مزمن دانیم که برخلاف استقامی
 دماغی حاد در شش را و بطریق از زمان استابتدای عروضا این مرض در اطفال بدین طریق است که پس از
 چندی که هیچ علامتی در طفل ظاهر نموده بقتله خنده روی و فرج روی دهد که بتدریج منجر بسوء خلق و کج
 طبع گردد و خداوندان این مرض چون اراده رفش بکافی کنند درین راه فراموش کنند و راه را کم کنند
 و آنچه با موزن بزدی فراموش نمایند و سر خود را با استقامت شوانند نگاه دارند و اگر بعضی
 این اشخاص را خواهند دانست کنند آنها را قی عارض گردد و چون این مرض بروز نماید در هنگامیکه هنوز
 ملازه طفل عظیمت پذیرفته باشد که عظیمت نکر و بدین حالت باقی شود چون بر روی ملازه لمس نمایند
 حرکت مویز بطوبت مجتمه محسوس شود و چون فشارند او را تشنج عارض گردد و چون مریض تشنج
 نماید تشنج اطراف و پس از آن فلج مقعد و مثانه عارض شود که بدان سبب بول و برادر بدون اراده
 دفع گردد و بتدریج فلج سرایت نموده آلات صدریه و بطبیه را نیز متاثر سازد و در شب مریض را علامت
 خفق روی دهد که سببهای و کبود و احمر اللون گردد و مریض احساس خفگی شدن نماید تا آنکه بلغمی غلیظ
 القوام با عانت فی خارج گردیده آرام گیرد و این علامت هر شب تریاید نموده تا عاقبت مریض را
 موت در رسد

سبب او همچون سبب استقامی دماغی حاد اطفال است فشار او بدینکه فشار این مرض است
 مخصوص در صورتیکه در او ابل علاج نشود و نیز فشار این مرض مختلف شود بچگونگی مریض مفرد یا مرکب

باشد به مرکب گردد نیز له ریه و یا قصبه او و بخرج دندان و امثال این

اشغای این مرض چون معالجه نگردد اشغای او مرکبست و اشغای بمرکب بحد قسمین باشد اول بواسطه شدت صفت که بموضع لا ذور رسیده او را غافقا یا عارض شده مرصق را بلاک نماید دوم اشغال مرض از زمان بنجاد بلاکت شود سیم بجهت انضغاط رطوبت آلات و باغی را فلج و سایر اشغای انضغاطی رهنموده مرض را بهلاکت رساند

و بر چند بواسطه علاج لایق نجات از مرکب حاصل آید باز در بعضی علاج تمام نشود زیرا که حجر را به طبیعت سلامتی حاصل گردد اگر بعضی اوقات از قدرت کامله آتیه رطوبت مجتبه در جوف حجر از منی و یا گوشت مجرای باز نموده از آن ثقبه خارج گردد و بدین جهت مخوفت در اطفال چون خواهند این قسم رطوبت غیر طبیعی را مسدود نمایند

اما تقدّمه المعرفه بسیار ردی است و در علاج امید ی باشد جز در ابتدای این مرض چون در سنگا سیکه فلج یا تشنج و یا عجز النفس رخ نمود دیگر علاج آنها بدست طب نیست و سینه مقدمه المعرفه ردی است سنگا سیکه را سن بگیرد به حرارت شدید و رخنوده حتی عارض گردد زیرا که دلیل است بر حدت مرض منی اما علاج چندان با علاج استقمای دماغی حاد اطفال اشغالی ندارد و در اینجا علاج که در استقما دماغی حاد اطفال در صفحه ۹۰ قبل ازین مذکور شد جاری است

مطلب چهارم

درمان استقمای دماغی منی شیوخ

بدانکه این مرض از یک حیثیت شدید است بسبب بلغمی که سابقا ذکر شد اما از حیثیت دوام در رفتار با او مختلف است و چون این علت از جمله امراضی باشد که بیشتر از شیوخ را بهلاکت رساند لهذا تقاصیل لازمها و را در اینجا بیان نمائیم

پس در علایانت این مرض بدانکه در میان تا که ان تغییرات کلیه در اعمال دماغه مدید شود بعضی که آثار شدید سازد بکمانیکه بچون آرام مینماید باشد و گذشتند را بزودی فراموش نمایند قبل از آنکه بدیخالت برسند این قسم تشنج سکایت از دو درد و نقل را منمانند تقسیمیکه اینها را استقامت را من متعبر باشد و اکثر از این تشنج یکجا نب منحنی است و نزدیک سنگام شب بسیار تکب بود و سر را حرارت عارض گردد و منسب حدقه در ابتدای شب تشنج حدقه سنگام قرب صبح با جول چشم و یا معشوش دیدن بدون تغییر در منض موجود بود و جلد اطراف قابل بیروست شود و ترشحات جمیع اعضا پذیرد مخصوص بر از بول که بول قلیسلی با حرمت شود و باسانی شخص گردد اینجالت از تغییر اعمال دماغه بدینجهت تشنجی را سسر و حرارت بی قاعده او با برد غیر طبیعی اطراف و بکودی صورت و نقصان ترشحات

این علت صنف مردانرا بیشتر مینماید سازد و از تشنج چنان صیرن شده که اکثر انسان سنگام من شیوخیه تشنج دماغی کم میگرد و تقسیمیکه تمام فضای حجر را مملو نماید و جوفی خالی در میان حجر و جرم دماغ باقی ماند و با عقدا بعضی طایا این حالت در رموی مزاجان سبب سکت و رموی و در بلغمی مزاجان سبب استقمای دماغی حاد و با منی گردد

ایشان

تقدیر الماده این مرض بعبایت ردی است زیرا که در هنگام ازمان و در هنگام جدت هر کدام که باشد
 مملکت است و این علت را علاجی بود و هر آنکه تخلف فلانات موزنه نمایند و این هنگامی است که
 مرض بخته بتدریج شخص را مبتلا سازد جهت آنکه اکثر از وقوع مرض بتدریج و تنافی قریبای همین وقت مرض
 او نکرند و چون این حالت ناگهان عارض گردید استعمال عصبانای مبلول را بیکه مزوج با آب گرم گرم
 بر روی سر پس از تراشیدن و جذبات داخله با استعمال دویه مدبره و جذبات خارجیه یعنی شمع
 زراچ بعضی از تخلف ساق جذب ماده نمایند و باید تریقه الانضمام و اثرشده عامضه تخم گرم بر بعض
 بنوشانند و زایل کند بر سبی را که محرک دم و باغ است و جهت تحریک آلات نفس حقه از کل با بونه
 و یا سنبل الطیب و القوزه مغذات یعنی با چند وقت استعمال نمایند ولی چون عاقبت این
 علت همه اوقات مرگت لهذا این معالجه تریقی است حقیقه فایده بخشید

فقره هفتم

در نورالژی سرزیدال *Cerebral Neuralgia* یعنی وجاع جرم دماغ

این فقره را مضمون نماید و مطلب
 مطلب اول در صداع یعنی که بغیر آنکه میگرن
Migraine و بسم میگرایه
Hemicrania تواند این مرض عبارت از وجعی که عارض شود قسمتی از جرم

دماغ یا عصب و راه وسیع تغییر در شرح دماغ بود بنا شد لهذا این مرض از جنس نورالژی
 است چنانچه عموماً در فصل هشتم از مقاله اول ذکر نمودیم

سبب این است فکر و مطالعه کثیر و حساب کردن زیاد و سهر مفرط و جدت عمل حرکات نفسانه
 این مرض در اطفال نادراً وقوع در زمان پیش از مردان یافت شود و بعضی از منوان در هر وقت از زمان
 حیض موجود است و در برخی از اوقات موروثی بوده و علامات است وجع کثیر یا خفیف که اغلب در
 جمجمه موجود است بخصوص در جانب و در حفره چشم با عدم اشتها و تنوع و فی و بد حالی عمومی
 اوقات ظهور او نورست و گاهی با مقدمات چون کسالت و جشاء و خفگی قلب و چون این مقدمات عارض
 شد پس از آن وجع در جبهه رخ نماید بنوعیکه بعضی را از همه کار باز دارد و بعضی خود را از خواب دور کند
 و سوخلاق او را عارض شود و حافظه آن اشخاص اغلب بسیار کم باشد و مرضی بحالت جنائوقی مبتلا شوند
 ولی بعضی ایشان بهیچوجه مختلف نبودند این علامات متفاوت است و اغلب از دوا زده راحت
 یا بالمره زایل گردد و با آنکه بنوبه شخص یا غیر شخص خود نماید هر چند این مرض بر بعضی صعب است ولی مملکت
 نیست باید طب دقت نماید در اینکه این مرض را مشتبه نماید بوجع عضلانی یا جلدی سبب بواسطه عصب
 مفروش در آنها و تفاوت در اینجا آن است که در وجع عصبی عضلات یا جلدها را تغییر است اعمال با غیر
 هیچ موجود نبود و وجع سطحی و شدید تر و در فشار و عود اولی قاعده است

اما علاج بهترین تا پراستراحت مرض و محافظت و از زود کشنالی و از فکر زیاد است و استعمال
 نمودن یک کدوم افیون در پاره شالی شان زده فقره تعفین او را تا آنکه مرض را خواب روی در دواز
 خیالات آسوده شود و هر چند سبب عقلیه ندارد ولی تخم سبیده که در بعضی اشخاص استعمال معطر است

در فصل

از قبیل حای خطائی و امثال او نیکوست و در برخی تقبیل به آرزو با سر که و یا آنکه عصبیه مبلوله باب
 سر و بجهه اندازند فایده کلیه می بخشند و همچنین با شوره و ضا و خوردن در عضلات خلفی ساق بجهت
 سیل ناده نیکو بود؛ چون صداع ثقی منوط آشناساق رحم بود استعمال نمایند روزی دو دفعه این سفوف را
 بگرد پوست کت که میوه کنندم بولفات و فر *Sulfate de fer* یک گندم
 دار صنی سه گندم برکت را علیی و نرم گویند و بهم مخلوط نموده استعمال کنند؛ چون رفتار مرض نبوی بود
 استعمال جوهر کت که بغایت نیکوست؛

مطلب دوم در صداع عام که بفرانسه سفالال شی *Cephalalgie* نامند
 بدانکه صداع عام فی الحقیقه عرض است نه مرض؛ سبب او یا امراض دماغیه و یا امراض آلات دیگر است
 که تاثیر مجهول بدانواع دارند بدون تغییر حرم او؛ این قسم و جمع را اقسام خد است بحسب حدت و صفت
 و طایفه و چون شدید بود سبب بنیان گردد؛ چون این مرض عرض است نه مرض علاج او علاج مرض است
 بدانکه صداع عام بعضی اوقات از اشتغال ماده لغزشی بار ماظیم حاصل گردد و در این صورت باید مرض را
 لغزشی مکان داد و موضع اصلی بواسطه رادعات و سهلات و معرفات مخصوصه این قسم امراض چون
 کایاک *Acetone* و *Acetone* و قطیایات و امثال آنها؛

در نوزاد باغ صداع
 در نوزاد باغ صداع
 در نوزاد باغ صداع

نه گوید در خط
 از نوزاد

در نوزاد باغ صداع یعنی تغییرات اعمال دماغیه؛
 بجهت سهولت تعریف این فقره را مشتمل نمودیم به باز دو جمله؛

جمله اولی

در امیلیشی *Epilepsie* یعنی صرع که بفرانسه نیز مال کادوک *Mal caduc*
 و هم مال ساگری *Mal sacre* و هم مال دیون *Mal divin*
 و هم مال دو ستمه ژان *Mal de St. Jean* و هم مال جوان *Haut mal*
 و هم کران مال *Grand Mal* خوانند؛

این مرض عبارت است از بر طرف شدن حواس و حرکات فوراً و عرض تشنج عمومی و یا موضعی و افتخاخ
 صورت با حرکت لون مایل به بنفش و حول چشم و گچ کردن لب کف آمدن از زبان با اغما و خراخرا شدن
 و رجعت مرض بحال صحت بدون اطلاع خندان از آنچه گذشته است؛ این مرض نسبت کر تغییر اعمال دماغیه
 یعنی نوزاد *Mal caduc* دماغ چنانچه در فصل چهاردهم از مقاله اولی یاد کرده شد؛

اما اسباب بدانکه او را دو قسم اسباب است یکی فیه و دیگری محصله؛
 اسباب فیه است حالت از شده مزاج مایخولیا فی و مزاج سنوایی زیرا که این مرض زما را پیش از
 مردان مبتلا نماید و نیز اطفال استعداد نام بدن مرض دارند؛

اسباب محصله است هم و عم و تعب مفرط و استمرار تفکر و خیال و افراط جماع و اخراج منی براه غیر
 صبی و لی جمیع اظنا اعتقاد بر این دارند که خوف عظیمترین اسباب است؛ اگر کسی گوید که این اسباب را
 چه اثر دماغ است که موجب بروز این حالت است جوانی از برای ونداریم زیرا که در تشریح اثری از این اسباب

پایان همانست که سبب الطیب پنه روی و سنگ جنم و جوهر مغز و نسل مندی و انقوزه از جمله ادویه استعمال در آن
 مرضند ولی کسی را اعتقادی نیست ان بدانها باشد زیرا که واضح است که بقیه حریمی دماغ باین ادویه علاج
 پذیرد و اگر هم بقیه حریمی موجود نبود سبب صرع مجهول و علاج او نیز مشکل خواهد بود پس این مرض از جمله
 امراض نادره العیاض است و بهترین عمل این بود که طیب بواسطه حفظ مریض از حرکات بقیانیه ضعیفه
 تحقیقی از برای او حاصل کنند اما چون فلات *Hufeland* نام که از اکابر معلمین منته بوده است بدین شیخ
 اعتقاد زیاد داشت اول منته روی دو کدم عصاره رب السوسن یا یک مثقال عصاره رب السوسن
 خشک بقدر کفایت که تا شصت حب نماید و از آنجا که در صبح و دو در شام با شامند و هر دو روز
 یک عدد مقررند و دوم منته روی که کدم عصاره بذر البیج که کدم روغن فراری سبب الطیب کقطره و سبب
 الطیب سحوق چینی کدم این مقدار دو قسمت بنموده قسمت اول در صبح و قسمتی دیگر در شب با عسل یا شیره و شامند
 بعضی از اوقات اتفاق مشاهده که بسبب بروز فوبه و یا بواسطه خروج دیدان معویه خود بخود در رفع این مرض که در

حمله دوم

در هسپری *Hysterie* یعنی اشتاق رحم که بفرانسس نیز با این پسند است
Passion hysterique و هم تا که در وقت *Attaque de nerfs*
 و هم واپر *Vapeurs* نامند

این مرض در درجات مختلفه است از غیرتی بقیه است اعمال عصبانیه و بی التفاتی بمایجا و رالی تشنج و قسی از
 بقیه است عصبانیه است که ابتدا نماید از رحم نسبی مجهول بسیار آلات سرایت کند این مرض مخصوص است
 صفت زنازا و عارض شود از سن بلوغ الی یاس و اسباب این مرض همان عصبانی است چون فراط
 در جماع و مزاج عصبانی و منع مریض از اید خود و تغییر مکان رحم که بعد در فقره ششم از فصل سیم از زبان دو
 از باب سیم این مقاله تفصیلا بیان خواهد شد و اگر چه اعتقاد اکثر اطباء فرنگ بر این است که این مرض عارض
 گردد از قلت جماع ولی اعتقاد حقیر بر این بود که از کثرت سیل جماع و عدم بقیه حاصل آید

در این مرض بقیه است عصبانیه زیاد بود از رفتن سبب هم و غم و دوار و نقل اس و شش قلب الی تشنج و حتی
 و عدم التفات بمایجا و بر برخی از اوقات بروز علامات فوری و بعضی از اوقات با مقدمات است
 چون احساس گلو که از رحم معده رود و در آنجا حس خفگی عارض شده از آنجا بجلو م صعود نموده ضعیف نفس
 شدید عمل آورد با سرعت نفس و طش قلب و دوار و خراخرو خارج نمودن بخار است بدون رایجا از دهان
 و بر طرف شدن حس و التفات و چون شدید بود حرکات بی قاعده مریض عارض گردند ولی بهر نحو که
 باشد مرض تبسج خفست باید و علامات مذکوره فانی نشده برخی از اوقات مریض بواسطه کرب زیاد و کمال آید
 و در برخی از اوقات دیگر بقا صله کمی علامات مذکوره مجددا رخ نموده مریضه امتلا سا زند و بعضی اوقات
 مریضه را وجع شدیدی خلفیه در یکی از مواضع بدن عارض شود که نفس را نه کلو بهر است

Clou hysterique نامیده اند در بعضی از خوانین دیگر یکی از حواس حتمه ظاهره فانی میشود

بنوعیکه چند مدت اعمی با کربمانند

بدا که اکثر اشخاصیکه مبتلا بد مرض شوند بحالت تاخولیا نیز مبتلا اند و بدون جهت فرخاک و اندوهناک گردند و اغلب

در هسپری

از فوبه

بسیار است

این اشخاص کماهی صداع شقی بود و کار با بدون حوصله و لاابالی باشند و حیض شان متعاده و در وقت
ادرا حیض و جمع عصبانی معده و سایر مواضع موجود شود

اما علاج : چون خواتون ناخلاق رحم متبلا باشد بر طیب و کبرستان است که اولاد او در صین املا محاط
نماند از صدمه زدن بوجود خود و عیوسات آنچه مانع از منفی او باشد بکشایند و درش با بار در صورت او
کشند و قدر کمی از تر براه است شقاق با در ساند چون نوابب شده و منفی مقبر باشد بزودی فکند
و چون بیوست در مزاج او بود باشد حمله از انقوزه نمایند بن طریق که چهار نخود از انقوزه را در زرده
سحکم مخلوط و با فارتراودا داخل نموده حمله کشند این بود تا سرور بستگام مرض :

اما چون نوبه مرض بگذرد و منظور معالج رفع نکس او بود تا سرانست که سبب الطیب مسحوق و با مطبیخ او را به دست
بریده بر صفت بخورائند و یا جوی تربیب دهند از انقوزه و عصاره سبب الطیب با التویه که بهرحی دو کنند
و خواتون روزی پنج الی ده عدد از آنها را بدرج بنوشد و علی الدوام ملاحظه رحم را نموده و مع مرض از او نمند
و چون سبب مرض قلت دم باشد علاج او را نمایند با استعمال ترکیبات جدید چنانچه در کتاب سبب الطیب
در تقریف همین یاد کرده شده :

از جمله تدابیر نکوست که با نوزاد از تغییرات نقصانیه باز دارند و مشغول کنند او را بسوز و کوب و در صورت
امکان استعمال بابت دریا بسیار مفید بود :

حکمه ششم

در کنگو گترین *Convulsions* یعنی مرض تشنج

بدانکه این مرض عبارتست از انقباض ناگهانی عضلات ارادی و بهر که تشنج در عضلات اندر یعنی عضلات
غیر ارادی باشد بفرانسه او را *spasmes* گویند
و چون تشنج اینطای متصل بود بفرانسه *toniques* گویند چون در گرازه
و در صورتیکه متصل نبود بلکه کماهی انقباض و کماهی انبساط باشد بفرانسه *cloniques*
خوانند و این قسم از سایر اقسام شایع تر است :

بیشتر تشنج را تشنج نموده اند بذاتی و عرضی : ذاتی او در صورتیکه تشنج صریح نمایان باشد عرضی او از نظر
جرم دماغ و اعصاب حاصل میگردد : چون این مرض نسبت مگر غلبه قوه انقباضیه عضلات بر حشایه مقصر
نماید تا رفع آن غلبه نکرده و دفع مرض نمیشود و سبب این غلبه را حشایه کثرت قوه عصبانیه و با قلت آن بود
اما اسباب کثرت قوه عصبانیه و آرام دماغ و یا شایع او را اجناد موحشه باشد و اسباب قلت قوت
عصبانیه نرف الدم شدید با قای قوت عصبانیه از اواط جلق و جماع و اخلاق رحم اند
اسباب غلبه نیز مرض باشد از مزجه عصبانیه و مستفانانی و سن طفولیت :

در اینجا ذکر قسم تشنج اطفال و حواله را :

اما تشنج اطفال که بفرانسه *tetanie infantile* و در انگلیسی *Infantile tetanus* گویند
مرض عصبانی ذاتی است که اکثر متبلا سازد اطفال صاحبان عظم راس و اطفال ازین را و مخصوص اطفالی را
که ابون آنها متبلا بوده اند اما مرض عصبانیه چنانچه دیده شده که در برخی از طوائف اطفال بلکه بزرگتره
و

در کتاب سبب الطیب

در کتاب سبب الطیب

و سایر امراض عصبانیه و برخی از طوایف دیگر بسیار چه بدین قسم امراض مبتلا نگرددند علاوه بر این نیز نسبت
استخوان که سبب بجهان دم بدماغ بود و پوست مزاج و حرکات نفسانیه چون خوف از جمله استخوان
محصول این مرض است

این تشنج اطفال بزود قسم است یکی موضعی و دیگری عمومی بدو روز هر کدام از آنها یا مقدمات است
و یا فوری است به مقدمات او است سحر منقسط و یا نوم با قلق واضطراب و خیره خیره نگاه کردن و رنگت
رخسار غیر طبیعی شدن و برخی از اوقات حول چشم و پنجهان کشتن حدقه در تحت جفن و علامات مخصوصه
او است حرکات سر بعد غیر ارادیه در عضلات صورت و اطراف پیچیده که اطراف بجا نب و حتی بدن و
بی التفاتی مریض بجا آورد و صورت مریض که در ابتدا سفید و یا احمر بوده کبود و آبی رنگ گردیده
و نفس عسرت بهم رسانده نفس صغیر و سریع و مختلف نموده برخی از اوقات بی کنیت بگذرد و بعضی اوقات
و دیگر مریض تابناک و نموده تو بشکر و دوی در فتره و در نوبه مریض بحال صحت باشد و بعضی را فلج و حماقت
از میجو ادرخ مینماید و بدست دیده باقی ماند بعلت اینکه تغییر کلی در دماغ عارض شده است پس سبب
پاک نمودن این مریض مریض را عرض نکنه و یا خنق است

اما علاج چون طفل مبتلا به تشنج شده اشاره اول آن بود که لباس را کشاد نموده او را در هوا بی جاری
نشانند و ضماد خردلیه بساقین و صنم کنند و حصا به سلوله از ما مشلوح بر سر او چندانند و اگر این تدابیر
کافی در علاج نکند جلوس لطف تا عنق در اوقات تنگی بود و اگر پوست مزاج موجود بود حقه از لینیات نمایند
و اگر خنچه طفل زیاد صغیر بود پنج الی شش قطره ایترو در آب چکانده با و نوشانند

چون بدین تدابیر تحقیقی حاصل گردید و منظور معالج رفع نوبه آینده باشد باید همیشه ملاحظه امعا کنند که اگر خنچه امتلا
موجود باشد مریض مستعمل بدارند که سبب بر اس باشد او را مانع شود و وضع علق بساقین کنند و اگر سبب تشنج
استخوان بود روی در استکانها دندان به ولست خارج شود و او را در ضد تشنج استعمال کنند چون بزنج
و اکسید و رنگ *Extrait de gine* یعنی پنبه روی و سنبل الطیب کا فورونک و امثال آنها
چون این مریض عرضی باشد یعنی علامت بود مریض دیگر را رفع سبب در اکتند مثل آنکه چون سبب بدان نوبه
بود مزاج دیدان کنند و هر گاه نوبه بطریق معین و فاصله شخص آید استعمال که که بغایت نیکو بود و مشمع
در ارج در خلف گوش اندازند و غذای سریع الهضم لطف بجزراند و رجوع با رویه میسند کنند تا آنکه بیوست
عارض نکرده

اما تشنج حوال بد آنکه زمان حاله مبتلا شوند بحالت تشنج که شدید باشد مریض صرع و سبب این مریض را اطباء با از
مجهول کاکلیوت و دماغ داند یا از انضغاط رحم عروق عظام اطراف خود را که بدان سبب منع دوران دم کرده
این مریض آید آنگذ با عدم التفات مریضه بجا آورد و نفس مقامه و حرکات تشنج و زایل کشتن حس
دوام این مریض مختلف است که در بعضی اوقات مریض بالمره زوال پذیرد ولی بعضی از شایع مانده فلج و
اعمال از او باقی ماند و بعضی اوقات متصل و بعضی اوقات بطریق نوبه خنچه پوشی در این مریض نیز نوبه است
و چون میجو ادرخ دائمی باشد معلوم است که در جرم دماغ نیز تغییر حاصل کرده مانده تر فالد دم دماغی
تقدیر الطفره در این مریض بغایت ردی است بسبب آنکه تیزاید مدت حمل مریض تیزاید کند و مریض اکثر تحقیق نماید

در مریض تشنجی که در وقت تشنج در دست دیده باقی ماند بعلت اینکه تغییر کلی در دماغ عارض شده است پس سبب پاک نمودن این مریض مریض را عرض نکنه و یا خنق است

تا آنکه عمل بر طرف شود بعضی از اوقات در هنگام نوبه تشنجی در وقتیکه مریضه بدون التفات بود وضع حمل کرد
 علی ای تمی قسم کان حیات طفل و والدیه او هر دو مشکل باشد و آنرا بجز در پنجاه و یک نفر که مبتلا به این مرض بودند
 سی و چهار نفر طفل قبل از مدت معین حمل ملاک گردیدند و هفتده نفر زنده تولد گشتند و اگر طفل که در همین
 تشنج مادر متولد میگردد چند روز بعد با تشنج موروثی هلاک میشود و تیره در خصوص تقدیم المهره بدانکه تشنج زنان
 حامله خوفناک تر است در ابتدای حمل بدلیل اینکه اگر چه علاج پذیر بود ولی در هر صورت نكس مرض احتمال دارد و
 تشنج در حمل اول اکثر خوفناک تر است از تشنج زنانیکه چند مرتبه وضع حمل نموده اند

اما علاج باید تدریجی نمود که رجعت دم از دماغ بطبیعی بود پس رجوع شود بفضد و زلول و ادویه جذابه و استعمال
 ادویه ضد تشنجیه و مخدرات بغایت نیکو بود و مریضه را در اوقات تشنجش در رفع یوست مزاج کنند بولی
 با وجود این تدابیر عقلیه اکثر مرض علاج نیابد و تیرا مدت حمل مرض تیرا نماید تا زمان هلاکت طفل و والدیه
 و چون در این صورت از تقویق وضع حمل خوف کلی برادر است اکثر اطباء می فرمایند طفل را سقط کنند
 بدلیل آنکه در این هنگام بندرت زنده باقی مانده و در هر صورت باعث هلاکت مادر گردد اما چون تخلف
 طبیب در اینجا کلی است بدون مشورت طبای دیگر و صاحبان مریضه انکیونرفشار نمایند

حمله چارم

در قطرب که بفرانسه *Chorea* و بهم دانس دو سنگی *Dance de St. Guy* نامند
 بدانکه قطرب عبارتست از مرض عصبانی که همراه بود او را حرکات و افعال بیقاعده و بی احتیاط که در بعضی از
 از اوقات عمومی و برخی دیگر موضعی بود و اغلب عضلات صورت و اطراف را مبتلا سازد و بعضی از
 اطباء عقیده آنست که این مرض بواسطه تغییر مخصوص دماغ و نخاع است و برخی دیگر او را منوط بدماغ صغیر دانند
 بعقل آنکه آن عضو را محل ابراز حرکات ارادی دانستند و حرکات از این تشنجش الی پانزده سالگی این مرض
 پشتر باشد

از اسباب این مرض خوف و هلق و امر جد و امراض عصبانیه و دیدان معویه

ابتدا نماید این مرض تدریج و در بعضی اوقات دیگر ابتدا کند بحرکات و افعال بیقاعده و بی احتیاط
 چون ضحک بلا تعجب و ایستادن پکیا و خیزر که بدست گیرد التفات بدو نموده از دست بلند آرد و چون
 مرض شدید شود حرکات بی قاعده مریض دائمی گردد و چون تشنج اطراف و رقص نمودن و جستن و سیما
 مضحکی و جهت تشنج عضلات حلقوم عسر تکلم و صوت پدید آید و اغلب همراه آن حرکات خلاف احتمال اعمال
 و باغیته مرسوم موجود بود و اگر چه این مرض از امراض شدید نبود ولی چون مزمن گردد مخوفست و چون مزمن
 جا داشته از پانزده روزی دو ماه بطول بخشد و چون در زمان حدت معاینه نشود مرض از زمان پذیرد

علاج چون علاجی است که عموماً در فضل چهارم از مقاله اولی یاد کرده آمده است از تمبیل ادویه ضد تشنج
 و مغویات و مخدرات چون سنبل الطیب که از یکالی سجده کندم در مدت یکشنبه روز استعمال کنند
 و اکسید و زنگ *deux de zinc* یعنی پیزردی که از پنج الی ست کندم در
 است و چهار ساعت بکار برند و افزوده که از سجده الی سی و شش کندم در شبانه روز استعمال کنند و همراه این
 ادویه جلوس در با بار و بغایت نیکو بود خصوص چون بغتة مریض را در او درازند

بعضی

بعضی از اطباء از استعمال اینون نفع کلی دیده اند که از یکسالی چهارگندم استعمال کنند نیز خوب و منقوف
موقوفاتند *cataplasma* که در مرض صرع بسیار کرده شده بجا برند که اکثر منافع کلیه خواص بخشید
برخی از اوقات بسبب رفع اسباب علاج مرض کرد چون غرور دیدان معویه

جمله ششم
در کاتالپسی *Cataplasia* یعنی جمود

این علت عبارت از مرضی است که حس و حرکت یکدفعه زایل گردند چنانچه مرض بهر حالتی که بود بدان حالت
درستگام مرض باقی ماند مثلا اگر مشغول کتابت بود چون مرض بد و عارض کرد آنرا بدان حالت باقی
دارد در این مرض عمل تغذیه را احتمال زیاد می بود که اگر آنکه مرض شدید بود که در هنگام شدت مرض مشغول
دم غیر نمایان گردید و بعضی اوقات دیده اند که مرضی را دفن کرده اند و احتمال است که او را این مرض عارض
شده بوده است

اما علاج در او را علاج مخصوصی نبود بر استعمال ادویه ضد تشنجیه و مخدره که در صرع و قطرب نیاد کرده شد
با دکان کل بدن و چون کسی بعلا مات مذکوره فی الحقیقه نیم فوت شده باشد باز بر طبیب اقرار است
که او را بزودی دفن نکرده بلکه امانت گذارند تا مدتی که علامات فساد موتی بروز نمایند

جمله ششم
در استاز *Stasis* یعنی فساد و تخمیل

این مرض عبارت از تغییر دماغی که علی الدوام شخصی خود را یک خیال مشغول دارد بقسمیکه جمیع حرکات
و افعال دماغیه دیگر اضمحلتند این مرض ضد کاتالپسی *Cataleptis* یعنی جمود بود زیرا که در او اعمال
دماغیه باطل شود و برعکس در این مرض جمیع اعمال دماغیه مصروف یک امر بسیار امور الثقیانیند است
علاج چون علاج مجامین بود مخصوص بتداپر لایقه

جمله ششم
در لثاری *Lethargie* یعنی موت کاذب

این علت عبارت از مرضی است که در بعضی اطلاع بمایجا و در خود داشته باشد ولی افعال و حرکات خود را
شواهد ابراز نکند مانند آنکه شخصی را این مرض عارض شده بود و اقوام واقارب آن خان خیال کردند که او
مرد است و مشغول کفن و دفن او گشته تا آنکه سمونی که در آنجا بوده حرکات ناشایسته کرده او را بجنده آورد
چون سیاهی خنده در آن کالیتت ظاهر گشت اقوام او را معلوم شد که زنده است و این مرض سیستوما
مشبه کرد در مرض جمود و چون بطول نجامد مشبه برک شود

جمله ششم
در سینکوت *Syncope* یعنی غشی

این علت عبارت از مرضی است که تا چند زمان اعمال و افعال دماغیه موقوف و دوران دم و شخص
وجود بدون حرکت و حس باشد ولی لازم نکرده که در این مرض حس و حرکت بجلی زایل گردند سبب این یاریه
و یا در دماغ و یا در قلب است بدین نوع که چون در ریه بود بسبب عسرت در دوران دم رسیدن دم بدماغ

بمقدار لازم صعب گردد و بدین جهت دماغ اعمال خود را شواهد جاری کند و چون در خود دماغ باشد دماغ
 شواهد اثر خود را بقلب رساند و بدین سبب دوران دم متعسر و غشی عارض گردد و چون سبب در قلب باشد
 قلب شواهد دم صافی از بهوای متعنه در ریه را جذب کند چنانچه دیده شده که غشی عارض گردد و سبب
 و یا سیلان دم شدید و یا بواسطه تغییر شدید دماغ از قبیل اجتماع اجزای موحشه و وجع منبساط و یا از اثر
 اهویه متعنه بریه مانند ریح اختش و یا اجتماع مردم در یک موضع

چون دماغ و قلب ریه مربوط بهم اند بنا بر این تغییر در هر یکی از اعمال این اعضا لازم دارد تغییر در دیگر
 در اینجا سان غنما غشی حادث از سگته رازیرا که در مرض سگته ذکر گشته یا غشی خنق را که در امراض آلات
 ذکر خواهد شد بلکه در اینجا پان شود از غشی ساده خفیف که منوط به تغییر اعمال دماغ نه به تغییر جرم او باشد
 پس بدانکه چون کسی را غشی رونماید یا تدریج و یا فوری است

و بعضی از اوقات در این غشی قرعات قلب شرا مین زایل گردند ولی همه اوقات نیک صورت باشد
 و عضلات از حرکات بازمانند اما اگر حرکات عضلات موقوف نشده ولی قوه حشیا را معدوم گشته حرکات
 غیر ارادی که تشنج باشد حاصل گردند چون اینجا حالت رازمانی اندک است ایقدر ردی نباشد ولی چون
 کشد بسیار خفناک گردد و غشی که در امراض حاصل آید بسیار ردی بود و در حوالی تو اندان غشی سبب
 بلاکت چنین گردد لکن برخی از اوقات غشی مفید است چون در مفصل و موقوف شدن زرف
 الدم و انشال آنها

اما علاج در اینجا دو اشاره است اول خوابانیدن مریض است تقمیکه دوران دم در بدن را سهولت
 دوم سحرکت آوردن عمل قلب و ریه است

اشاره اولی بدین طریق بود که مریض را به پشت بخوابانند و اسباب غایبه مانع از دوران دم را از او دور
 کنند؛ اشاره دوم بدین طریق بود که مریض را در بهوای سیال منزل دهند و عمل شغری را متحرک سازند
 استنشام فیل و آب ترکه الکلی و جوهر بونشا در و غلدر را متحرک نمایند بواسطه دلک خشک و دلک معطرات

جمله نهم

در میان سگته عصبانیه که بفرشته ایلو بلکنی نروز *plemie nerveuse* خوانند
 بدانکه برخی از اطبا سگته عصبانیه را بدین معنی قبول نموده اند که می شود علامات سگته بر شخصی وارد آید و آن
 ائثار و یا اجتماع دم و یا رطوبت در دماغ بل بواسطه ضعف قوه عصبانیه یا از کثرت کسن و یا از افراط
 در جماع و یا از نشندن اجزای حشیا و یا اینکه از اشغال داده نفس دماغ نیز عارض گردد
 و چون در سگته دمویه نیز حرکت و حس سایر اعمال دماغی میسر میگردد نشاوت او با سگته عصبانیه چنان است
 که در سگته دمویه حرمت و برافروختگی صورت و عظم منض موجود است بخلاف سگته عصبانیه که در اول
 صورت و برودت عمومی بدن و صغیر منض بود و نیز تشخیص داده شود از کثرت کسن و ضعف عمومی
 و سبب و عظم مفراط

اما علاج بدانکه اخراج دم در مریض مفراط و باید تقویت مزاج نمود با عانت و شادان شرب میوه
 به آرزو عرق و شراب و ادویه عطره از قبیل سنبلیله و سبب الطیب و سفوف کافور و همچنین جفنه و حرکات و د

در مریض این سبب

در مریض این سبب

در مریض این سبب

با دویه از قلیل تفصیل در ارجح و ضما در دل نافع بود ولی کثرت ظهور این مرض را رسیدن طبیب مریض
سلاکت رسد

حکله و سوس

درمان دلیزی اوتم پیرمتن *Delirium tremens* یعنی جنون خمری
بدانکه این نوع جنون مریض است از جنس بیدان که عادت میکرد از افراط شراب و عرق جو که در این مرض
علاوه بر تغییر اعمال با خندار تعاش اطراف و تشنیت و لگنت لسان و سهر مفرط مخصوص همراه است
این مرض در بلاد فرنگ کثیرالوقوع و در ایران نادر است و در وقت عارض کردن بعد از افراط در شراب
و عرق بخصوص در اشخاصیکه مداومت بشراب نمایند خواه در صین سکر و خواه در زمانیکه نتوانند بقاعده
عادت افراط در شرب نمایند؛ در این صورت اخیر بهترین تدابیر نوشیدن خود شراب و یا عرق بود خا
در تریاک خوردن که از خوردن تریاک سستی عمومی در بدن آنها بهر سهو علاج نیست مگر خوردن تریاک را
بطریق عادت

اما در مشا را و عموما از این قرار بود که مریض بندر هیچ بهم و غم مفرط و قلق و اضطراب و با ارتعاش اطراف
بخصوص اطراف عالیله بیدان مختلف که گاه کثیر و گاه قلیل بود و منظر آمدن اشیاء تهیب که در خارج
وجود نداشتند با سهر مفرط و اغای جزئی و دیدن خوابهای مخوف با عطش مفرط و عدم اشتها و بیوست
و وهن اعضا و فی صفراوی یا متورع شدید هرگاه عادی بشراب نباشد ممکن است که مرض بجران منت
بجواب طول و چون سبب و از افراط شراب و عرق بدت کثیر باشد حالت مذکوره میتواند بدوره نمایا
تر من گردد و یا مبدل و یا منقل شود و بجنون یا فلج یا موت

اما علاج بدانکه اکثر اطبا افونرا در این مرض از جمله دویه مخصوصه دانند جو که هر ربع ساعت از تفصیل
افیون سیدن نامی *Sydenham's* ده الی هفت قطره را بر مریض بنوشانند
تا آنکه خواب غلبه نموده مریض بخوابد و دو اکثر بواسطه تدریسند کور مریض از سیالی چهل و هشت ساعت
بجواب رفته بعد از رجوع استن از خواب جمیع علامات مزبور زایل گردند ولی وهن جزئی در اعضا باقی
بماند و این در صورتیست که مریض عادی بشراب زیاد باشد ولی سه گاه این مرض اشخاص غیر معتاد را که اشفا
افراط نمایند مبتلا سازد بهترین تدابیر اسفراغ است و در اشخاص موی مزاج تجویز فصد شکو بود سه گاه
بیوست موجود باشد حفته از آبی که در از ده درجه حرارت داشته باشد بفرمانند

چون منظور طبیب بر این بود که شخص عادی بشراب را از نوشیدن با و مشرف سازد در این صورت بدو نوع تجویز
شده یکی بقرق کو کرد و دیگری یا میمون قی

مشرف ساختن بقرق کو کرد در این صورت قاعده و قانون چنین است که قدری عرق کو کرد بمقداری که خوش
طعم گردد در شربت منتد داخل کرده بآن شخص عوض آب بخوراند و اگر چه در روز اول دو و نیم سیل بشرب
و عرق تغییر بهم نمیرساند ولی اگر بعد از چند روز بسیار از آنجالی میل کرد و از اعاده نمودن بدین قسم مشرب
چنان دیده شده که بکلی از مسکرات مشرف شوند اما اکثر از این عمل سودا لضم شدید میجو ماند که بواسطه استعمال
استرکسین *strychnine* روزی شانزده یک گندم بمقدار معشتم دفع خواهد کردید

مبتکار در

کتاب در مریضات

کتاب در مریضات

اما شکر یا صفت یا شکر فی درین صورت باید درخا و سه کتدم همچون فی را در مقدار بی شراب یا بوی
 که آن شخص عادت ریخته و چند روز بعد میل مداومت نموده آنکه مگر قدر از نوشیدن او مقرر کرده
 و بهیانه طیب و اقربای آن شخص تسلط نامی داشته باشد تر معمول است که آن شخص نزد اجداد استی
 و در منزل علیحده برده و اسبابا و در هر قسمی که درخواه است ترتیب داده در راه روی و مسدود سازند
 و خوش آب عرق نژاد گذارند که سبب حیات سرد با و زرد و اکثر اوقات از این تدبیر آن شخص بلی
 ترک شرب نموده سپو به مرکب این عمل کرده:

حمله یازدهم

در بیان مرض جنون که بفرانسه قوی *Mania ou manie* خوانند
 و هم آری سنین متعال

این مرض عبارت است از تغییر در بعضی اعمال مانع که آن تغییر بطریق از ان بود بسیار اس باطنه و فطرت
 و اغلب بدین نوع است که جهت بار مرض را در حرکات نفسانی نباشد که آنچه را اراده کند با حشمت
 با نجا برساند چون از جنس امراضی است که اطباء فرنگی *Mania* خوانند برخی
 اوقات تغییر جهانی در باغ ظاهر و بعضی اوقات محض باشد چنانچه در فصل چهارم از مقاله اول
 مفصل در صفت او یاد کرده شد است:

بدانکه بجهت سهولت تعریف جزو امراض نامیم به قسم اول جنونی باشد که در اجنبط و باغ نامند
 قسم دوم جنون است که همراه او بود بدان که او را جنون بدیانی خوانیم و قسم سیم جنونی باشد موزونی
 که او را جنون ارنی گویند
 قسم اول که جنط و باغ نامند

قسمی از جنون است که خود را بوجدان سازد با تغییر اعمال و افعال که بدان سبب طبیعت و خوی مرضی تغییر است
 مختلفه پیدا و ولی در قوای نفسانیه او چندان اختلالی نبود و سؤال و جواب و با مردم بقاعده باشد
 چنانچه باین جنط و باغ نبالها در میان مردمان زیست نموده مراد و معامله نمایند و او را دیوانه نخواهند
 بلکه معروف بود بحیط و باغ ولی طیب عاذق و ما هر چون کردار و افعال او را ملاحظه نماید او را همچون خوا
 و چون شخص کند سبب و را معلوم خواهد شد با اینکه این شخص دو لقمه بوده و حال فقیر شده و بگفتی
 یکی داشته مرده و با آنکه مبتلا یکی از امراض و باغی چون صرع و سکت و صدای و امثال آنجا بوده و با امراض
 که اثر باغ کنند چون محرقه و امثال و سابقا در او موجود بوده:

در بعضی این تغییر در رفتار و خوی مرضی بقایست تدریج بود چنانچه مردمان طققت جنط و باغ آهنگ نکرد
 و چنان نندارند که این شخص را سوء خلق عارض گشته و بعضی اشخاص باین جنط و باغ سالها زیست نمود
 باعث آفرده کی خاطر اجاب و اقربای خود با شنیدن و عاقبت بجهت این خیالات باطل خود با خویشان
 و دوستان خود بدون سبب و شمن شده عداوت درزند:

اگر اینجالت عارض گردد بزرگ آن طایفه را که اهل انظار و اعتبار و اعتماد بقول و در اشتباه شدند بزرگ
 خیالات و تدابیر فاسده طایفه خود را مضر و معدوم سازد زیرا که در حرکات و افعال و عملانی نیستند

که او را دیوانه خوانده محبوسش نمایند از این جمله در روزنامه های طبی و فزیک نوشته اند طفلی که پدر او در حکام
 طفولت مرده مادری داشت که او را در دولت بی پایان بوده و آن طفل از عدم لیاقت و نکو کاست برین
 وضعت عقل کارهای لغو و هیزه هیزه می کردی و مادر او حرکات بد او را ببول پوشانیدی و آن طفل کم کم
 چنان شدی که هر جالی جوانی را دیدی بی سبب بقتل رساندی تا آنکه مادر او را تیر میوت در رسید
 وفات یافت دولت کثیری بدو منتقل گشت و آن پسر برخلاف سابق قدر دولت خویش دانسته
 ولی بزل و تجشش عقرب از یاد نمودی اما اگر فقیری اصرار و ابرام می کردی تغییر عیشی تا از قضا روزی ضعیف
 تنگدی پیش آمده از او چیزی میخواست و مبالغه و ابرام نمود تا آنکه او را متعمر ساخت آن پسر در شد
 بقر او را سجا عظیمی در انداخت و چون مردم این واقعه را بدیدند بخواه آنرا عرض کردند او را احضار نمودند و او را
 آن بلد که از احوال و رفتار آن پسر آگاه بودند در دیوانخانه اقرار کردند بر جنون او که سالها بود که این پسر را
 نمی شناسند که بجزط و ماغ گرفتار بود پس از این شخص اطبا حاکم دیوانخانه او را بدارالمجانین محبوس فرمودند
 بدانکه از هم و عزم مفراط شود که شخصی مبتلا بجزط و ماغ گردید و نیز میشود که بسبب غیر معینی بدین مرض
 مبتلا گردد و باطوار و حرکات ناشایسته رفتار کند و بجهت توضیح این مطلب احوال چند نفر
 مستقیم بجزط و ماغ را بیان نمایم

از این جمله که خدای قریه که چند نفر از خویشان او مبتلا بجزط و ماغ بودند ولی مردی نیکو کردار بوده
 پس از انقضای مدت چند سال از عمر او احوال و رایگیری پیدا آمد چنانچه از رفتار او خویشان در تعجب
 مانده و این که خدا را خیالات باطل در سر افشاده و تمنای سفر دراز کردی تا آنکه اطلاق و چارپایان خرید
 منفعتی نمودی و بدین منظور کاسکهای چند خریدی و عمارت های بزرگی که فراخور آن چارپایان بود
 گرایه نمودی و در کارهای جزئی با مردم شازعه کردی و مشغول بکجی ناز و نگاه با شخصی که برینا زعه اتفاق افتاد
 و او را بدیوانخانه حاضر نموده زوجه او حالات و کردار شوهر خود را تمامه معروض داشت حاکم حکم جزط
 و ماغ او نموده او را در دارالمجانین محبوس ساخت ولی در سؤال و جواب او هیچ نقصانی نبود بلکه با او
 و بر این کارهای خود را اثبات نمودی و پس از مدتی که در دارالمجانین بوده نصیحت صحیح یافتی
 او را مرض نمودند

دیگر شخصی تاجر که از نیکو کرداری و دیانت دولت بی پایانی جمع نموده با زن خود که زیاد بدو علاقه
 داشت بخواست کدرانی مشغول بود از قضایای تفاقه زن او وفات یافت و آن تاجر را پس از وفات
 او پشیمانی در احوال پیدا آمد و خست زیاد کرد و چون اتفاقا قبل بحرب گشت از کثرت خست جایه
 خود را عوض نمودی تا یکی از رفقای او طیبی بر سر بالین او رده طبیب حکم بجزط و ماغ او کرده او را در دارالمجانین
 برده آن شخص در اینجا بواسطه خوش گذرانی بحالت صحت آمده مرض شد و مجدداً زنی گرفت
 و تا کمال سن با آن زن در رفاهیت و آسودگی بود تا آنکه ثانیاً او را بعیبه حالت رخ نمود حرکات
 خلاف کردی زن از او به شکایت بدیوانخانه رجوع نموده و شکایت از او کرده حاکم ثانیاً او را بدار
 المجانین محبوس فرموده تا دو سال در آن مکان بدون علاج بماند و حاجت باستقامت محبوس گشت
 بدانکه از جمله اشخاصی که بدین مرض مبتلا گردیدند اشخاصی باشند ذهن و با ادراک که هیچ نقصانی در عقل

آنها باشد غیر آنکه برخی اوقات بصر مردمان خشنود و خوشوقت گردند و از این قبیل اشخاص بسیاری است
 که بعضی بدفطرتی مردمان محترم را محسوس و نیک خورانده بخندند و مضحکه کنند و این احوال بی نهایت است
 زیرا که این اشخاص را مردم دیوانه میخوانند ولی سبب آن خطه دماغ که در اندام ضریب مردم زنده و از آنها گشتند
 مخصوص چون صاحبان این علت برداشتی با تسلط باشند

و نیز از اینجمله اشخاصی باشند که با وجود علم و معرفت خطه دماغ در یک خیال بهم رسانده و این خیال
 فاسد خود را دین داری نندار نموده و بدان سبب اغشاش و جنک در میان مردم انداخته باعث قتل
 و فساد و قتل گردند با وجود اینکه در جمیع کتب و قلمه اغشاش در میان دولت محض حرام و خلاف حکم خداوند
 که پادشاهان بلاد را و کبیل مساحت بلاد خود نموده و این اشخاص را دول خزیک خان صواب دانند
 که با وجود علم و معرفت آنها را در از الحقایق محسوس ساخته تا آنکه با آن خیالات باطله قتل و فساد میکنند
 قسم دوم که جنون بدیالی نامیدیم

بدانکه این جنون را شخص سهل از قسم اولی است زیرا که صاحبان این قسم جنون گرفتارند بخالاتیکه هیچکس
 وجود خارجی نباشد و استماع اصوات و مشاهده اشیا و استنشام روایی کنند که آنها را اینسند
 خارج وجودی نباشند

این جنون را دو نوع است نوع اولی آنکه جنون متوجه یک امر شده و این شیئی ناممکن معدوم را موجود
 مواضی آن کلمه و حرکات نموده بدین گوید: نوع دوم آنکه در جمیع حرکات و گفتار و عقصان بوده
 و نوع اولی را *Monomanie* و نوع ثانی را *Manie* خوانند
 بدانکه منمانی یعنی جنون در یک مطلب را طلب اطباء قدیم با آنچه گفته اند و تفاوت در میان مانجوریا
 و مانی یعنی جنون عمومی را بدین قسم بیان نموده اند که در آنچه گفته اند و شمر که در مانی است بود بلکه
 همیشه مریض در خیالات فاسده مشغول بود ولی ما در اینجا جنون یک مطلب یا مانجوریا نام نهیم زیرا که
 از لفظ مانجوریا چنان سفاک کرده که باید صاحبان این مریض با هم و غم باشند ولی در منمانی یعنی جنون
 در یک مطلب لازم نبود که همیشه صاحب هم و غم باشد بلکه بعضی اوقات آنشود که برعکس فرج و سرور دارد
 و بدانکه اگر جنون در یک مطلب نیست که شیخ خطه دماغ که اول قسم از جنون موموم گردیده و پس از آن خطه
 دماغ بتدریج جنون در یک مطلب رخ نماید چنانچه از تفصیل چندین صاحبان این مریض و صخ و مبین میگردد
 بدانکه از جمله اشخاصیکه قتل شده اند منمانی یعنی جنون در یک مطلب شخص از کار و احوال او
 که از ابتدای طفولیت صاحب طبع لحوچ بود و در سن سالگی مبتلا شد بحالت غریب و عجیب تقسیم که اغلب
 اوقات مغموم و مغموم و از وجود خود و منزلت و هر چند این شخص مردی بود همیشه هر روز جنون علم
 تازه در سر او افتاد و بزودی از این راست کشیده بعد دیگر رجوع کردی از ترس آنکه مبارک او را آن علم
 ماهر نشود و در هیچ منزلی سکنی نگرفتی خیال آنکه همسایهها از دست او رشک نیانند و چون این احوال را
 و خویشان او بدیدند او را نزد اطباء مشغول داشته است و تقصیر نمودند از احوال آن شخص سه سوال کردند
 که از چه سبب خوفت باشی از نزدیگان خود چنان جواب دادی که وقتی از او است استماع نمودم که همسایه
 من همیشه ترسین کردند و بد میگفتند و من بدین جهت بخوف شدم و منزلی خود را بیدار نمودم تا آنکه

ماطبا چون تکلم نمودند که این امری بود لغایت صعب که کسی از راه دور آهسته تکلم را بشود حمل بر خون او نمود
ولی این شخص با دل و بر این ثابت می نمود که شخصی را میتوان صدت سماع روی دهد و ادعای سحر کرد که اگر چه
مورچه راه رود و صدای پائی آنها شخص در هم که چند عدد باشند ولی از استماع هیچ صوت قوی
بقدر آهسته تکلم نمودن همسایه ها گرفتند و نداشتند.

دیگر شخصی شاعر مشهور بفراس و علم و تکلم کرداری خاتونی از نجبا گرفت که آن نیز شاعره بود
و آن مرد را با آن خاتون علاقه و محبت زیاد بود و چون هم زن و هم شوهر شاعر بودند چون مرد شعر
می گفت مردم بشوخی می گشتند که مگر از منت کفایت و کم کم مرد را بخل و حسادت روی داد
و هر وقت خواست شغری گوید در برابر روی خود بسته از زن خویش چنان داشتی تا آنکه مردم دیگر
گویند که این اشعار از منت کفایت کم کم بخل و حسادت چنان بر او غلبه نمود که با زن خود بخل و حسادت
ورزیده دشمن گشت ولی در امور و کارهای خود چنان نظم میدادی که هیچکس را نیکو نظر نمودی و بر عکس
بعضی از اوقات در راه رفتن است بدان خود را بنظم همین و بسیار خود می انداخت و این رفتار
ناسزیده خود را چنان حفظ می نمود که کسی بر رفتار او کمان نیابد تا بالاخره بر او واضح گشت زن با او
دشمن بود و بر خود عهد نمود که اگر خداوند عالمیان او را مرگ نهد خود را بپلاک سازد و عاقبت خود را
برودی در انداخته بپلاک ساخت.

دیگر شخصی بود از اکابر و اعیان کردستان که مبتلا بود به بواسیر مفید و بجا کم عرض نموده تا بجهت مداوا
او طبیبی نامور فرموده حاکم طبیب خود را بر سر او فرستاده و طبیب علاج بواسیر او نمود و بجهت حفظ
صحت تجویز کرد که تا روزی مثلثی زیاد نماید و حاکم کردستان از راه القات محصلی بر او مامور نمود
تا با صرار او را بشی امر نماید. آن شخص اعیان کردستانی از آن مجبور نمودن بر حرکت متفرقه و تکدی زیاد
داشته چون چاره نداشت علی الاستمرار بر راه رفتن مشغول بود و بر روزگین او بجا کم افزوده میشد و در پی
خیال و غمگینی بودی تا از این کار شنی فارغ شدی تا او را بفکر افتاد که اگر پای ما ز نشسته بودی
از ترس شکستن بار بجزکت امر میفرمودی و بتدریج این خیال و را غلبه نمودی و این امر ناممکن را صورت
خارجی همی داد و یقین نمود که پای خود از نشسته است چون این خیال بر او استولی گشت باز نمودی که
حاکم زیاد ظلم من میکند جهت آنکه پای من از نشسته است و بسبب حرکت ترسم صدمه بر او رسیده شکند
تا عاقبت روزی در راه رفتن معنادار چنان کمان رسید که نشسته پای او شکست و فریاد همیز در جرح
مینمود. اقارب و خویشان او شکسته بندی بر سر بالین او حاضر نمود ولی کرد آقا فریاد بر زد که پای من
کار شکسته بند نبود بلکه کار نشسته است زیرا که پای من از نشسته است و این حرف را کرد زدی و حرکت
نمودی تا آنکه حقیر بدو رسید بر سر بالین او حاضر گشتم و بر او ثابت نمودم که شود مرهمی ترکیب داد تا
شکسته را بر ویانند و آن شخص راضی شده که مرهمی برای او بسازم حقیر مرهمی که خیال او را منصرف کرد ام
سای او انداخته و لکن مرهم حتم السام نبود زیرا که پای او عیبی نداشت و محض صرف خیالی بود
پس از انداختن مرهم او را یقین شد که شکسته پای او التمام یافت ولیکن خیال او منصرف از نشسته
بودن پا نداشت و کفتی که آفرین بر طبیب که همیشه پای ما را التمام دادی و نمیکن باز از هم شکستن

عصبی

حرکت نمودی هر چه بان کفتم که پای ترا از حرکت رخ نماید قبول نمود پس چون ددم که علاج او تدریج
 باید لهذا منزلی در بالا خانه از جهت او مرتب نمودم و زمین او را که سقف او طاق تختانی بود سه
 سوزاخ نموده پارچه مو شاندم و در روی او تخت نهادم او را تدریج برداشتمه در بالا خانه بروی
 تخت خواباندم و چند روز در این حال بر گذشت تا روزی در او طاق زیری آتش افروخته شد
 و چون آتش شعله زد آن پارچه که در سقف بود بسوزانید و چون پارچه سوخت تخت نیز بسوزانید و آید
 و چون آن شخص آتش بدید فریاد زد که آتش را خاموش نمایند و هر چه استقامت نمود کسی بر سر نماند
 و چون دید که کسی بداد او نرسیده خود نزدیک بسوختن است از بیم آنکه بسوزد که پای شیشه او ذوب شود لایه مانده خون
 پای شیشه از جای خود برخواست و میانین درآمد و چون دید که حرکت نموده پای او را عصبی بدید نیامد این واقعه
 بر همه کس بیان نمود که حکیم خوب معالجه کرد پای مارا که از حرکت شیشه را هیچ عصبی رخ نماید و بدین حالت مدتی ماند
 و عاقبت مرگ در رسیده وفات یافت ولی در هنگام ترنج باز وصیت نمود که منع نماید اطفال را از آمدن
 بروی قبر من زیرا که ترسم که پای من را شکستی بروی دهد

بدانکه جنون عمومی آنرا گویند که جمیع افعال و رفتار و حرکات شخص را اختلال روی دهد و در این بیماری
 سیاهی مرض اختلالی کثیر باشد با سیاهی اشخاصی که به منتهائی گرفتارند و مقدمات این مرض برخلاف منتهائی
 بغایت قلیل بود بطریقیکه پس از اثر قلیل هفتی حرکات مرض را تغییر رخ داده همچون کرده و آن اثر قلیل
 مدت از قلیل حرو برد مفراط و خشکی اعضا و عقب و رسیدن صد به بدماغ بود و سبب اصلی است افراط
 مسکرات در اشخاص غیر عادی و در این هنگام که این سبب وارد آمد مرض را چند روزی کسالت شد
 خصوصاً هنگام شب و صبحی شدید رخ نماید با تغییرات اعمال با غلبه تقصیر که جوایبهای او مطابق سؤال نمود
 و مداومت نماید سخاوت فاسده و مطالب خود را گرداناناید و سرعت در تکلم خود پیدا کرد و با نگرانی گفتگو
 بغیر نماید و بی سبب خند کند و کاهی بدون جهت چنان خوف شود که بوصف در نیاید با مفراط و سیاه
 حرکت مخصوص رخ دهد و بهترین تعریف از برای این درجه آنست که چنانکه مصلحت نام طب معروف
 فرانسوی بیان نموده است از این قرار که اصحاب این مرض همیشه سر چشم خود را بجانب اعلی مایل سازند
 و آهسته تکلم نمایند یا آنکه بی سبب فریاد کنند و از آنسوید انور و نورنگمان با سینه همچون کسی که فراموش
 کاری کرده باشد شش آید به برخی از این اشخاص راجح مفراط رخ نماید و بغایت بخندد و بعضی اوقات را
 سکوت غلبه نماید و معاشرت مردم بی رغبت کردند و ابراز خرن و اندوه زیاد نمایند و برخی اوقات غفلت
 چشمها سرخ کرد و لکنت زبان پیدا کرد و تکلم را کثرتی روی دهد و این علامات در این اشخاص بروز نماید
 باید آنها را محاطت نموده تا مردم آذیت نرسانند

قسمت سوم که جنون مادر زانی بود بفرشته آید یومیم *Idiotisme* خوانند
 این مرض منبت که بطلان حواس باطنه از ابتدای طفولیت نوعیکه همیشه این اشخاص تا نزد حیوانات زندگانی کنند
 و چون این حالت بغایت شدید بود عمل فطری نیز ناقص گردد و این مرتبه از جنون را هیچ علاج نبود
 از برای اتمام تعریفه او را ذکر نمودیم
 در بیان اشخاص و روشها مرض جنون

بدا که دوام جنون بقا و استت خفا نچه اسکیرول نام طب فرانسوی از ملاحظه کردن مرضی زیادمان نموده است
 که در این جنون باریس بعضی اشخاص را در چند روز معالجه نمودند و برخی دیگر بدون تحقیق در آنجا و دهالی چهل
 سال توقف کردند؛ بد آنکه اشخاصی اول این مرض علاج و اثرهای دوم از زمان و اشخاصی سیم مرتکب
 اما اشخاصی اول که علاج است؛ بد آنکه برخی بیعت و برخی پس از مدت زیاد و علاج مذمومه اند جنبه
 در تواریخ طبیه این مرض پستان میشود مثلاً در انگلیس در مدت شصت و شش سال از ۱۶۰۱ تا ۱۶۹۱ نفر مجنون ۵۹۱
 نفر شفا یافته یعنی از هر سه نفر کثیر و در فرانسه در پانزده سال از ۱۳۶۰ نفر دیوانه ۲۶۹۴ نفر شفا
 یافتند یعنی نصف آنجا؛

از دوشری دیگر که اسکیرول *Insensibility* نام در این باب ترتیب داده است معلوم شود که از دو
 شصت و نه نفر مرضی که شفا حاصل نمودند علاج آنها بدین طریق بوده که

- | | |
|----|-------------------------------|
| ۲۲ | نفر در ماه اول و |
| ۳۴ | در ماه دوم و |
| ۱۸ | نفر در ماه سیم و |
| ۳۰ | نفر در ماه چهارم و |
| ۲۴ | نفر در ماه پنجم و |
| ۲۰ | نفر در ماه ششم و |
| ۲۰ | نفر در ماه هفتم و |
| ۱۹ | نفر در ماه هشتم و |
| ۱۲ | نفر در ماه نهم و |
| ۱۳ | نفر در ماه دهم و |
| ۲۳ | نفر بعد از یکسال و |
| ۱۸ | نفر بعد از دو سال و |
| ۱۱ | نفر بعد از سال سیم شفا یافته؛ |

این شفا بعضی اوقات چنان حاصل شود که هیچ وجه اثری از جنون باقی نماند و مرضی پس از علاج بکار خود
 مشغول شود اما اکثر اوقات آنست که علاج را تمامتی حاصل نشود و بعضی در مرضی باقی بماند؛ زیرا
 سوء اخلاق و یا حرکت ناشایسته و امثال آنها و نیز میل به کس زیاد بود؛

اما اشخاصی دوم که از زمان است؛ بد آنکه حالت جنون حاد را چون معالجه نشد حالتی احداث کرد که بجز
Insensibility نامند و در این هنگام که جنون از حدت بازمان اشغال یا بد مرض یا سورت
 وحدت کمتر کرد و آرامی پدید شود ولی حقیقت آنست که در مرض تحقیقی حاصل کرد و بالمره حالت خلل
 در او باقی نماند؛ باشد بلکه نشسته را فراموش نماید و آینه را طفت کرد و بعضی از این اشخاص بدون تعجب
 مفاکک کردند یا بدون سبب مغموم شوند و بعضی را سالها سکوت عارض کرد و موعیکه از رنگ و مویس که نیندا

و او صنایع بدن در این هنگام بقاعده طبیعیه بود که اکثر خداوندان نیز مرضی را قریب بر رخ نماید و اشتباهی غذا در آنها بسیار باشد و بخوبی مضموم غذا نمایند و نوم بقایست بقاعده بود
 بدانکه عموماً جمیع این علامات روی باشند زیرا که از تجارب کثیره معلوم گردیده که هنگامیکه اعمال دماغیه را جهت روی نداده ولی اعمال و افعال بدنی را صحت روی دهد اینگونه مرضی را علاج بنمود و بخلاف آن معلوم گردید که بعضی اشخاصی که بدست زیاد بخون مستعلا بوده اند و تا که همان آن مرض مزمن حدت پذیرفته شفا یافتند و یا آنکه بقیته بهمی حادی مبتلا گشته خون را صحت روی داده بود

چون حالت جنون بعدی رسد که شخصی با لمره از التفات بخارج و مجاور خود باز دارد آن حالت را بقرا آن سن *Amensence* نامند و در این صورت بعضی از این اشخاص سالهای زیاد در یک حال هیکت هیکت باشند چنانچه برخی از آنها نشسته و برخی دیگر همیشه ایستاده باشند و برخی را حول چشم رخ نماید و در چو مرض بدنی حالت روی رسیده قلع عمومی یا موضعی بدن نیز عارض میگردد و از این جمله شخصی از اهل انگلیس که در یکی از دارالجانین لندن بوده در مدت چند سال با استمرار در روی صندلی نشسته بود و در هیچ بصد متصل ساحته و از هر چه او را می گفتند التفات بدو نمینمود و هنگام خروج بول و برازی اراده مندفع میسازد و غذا را لعنف بدندان میستمو دند و در نه سال که بدین حالت بود سه دفعه با عیار از روی صندلی برخاسته و مجدداً بنشسته و تا دو ساعت اظهار فرج نمود تا عاقبت او را در روی صندلی مرده یافتند

اما اشخاصی سیم که مرگ است بدانکه مرض جنون از جمله امراضی است که صاحبان خود را بزودی بپاک سازد بلکه سالها در آن حالت زیست نمایند و هر چند که عضو دماغ بنوعیت که اعمال خود را به تنگی جاری نماید اما بطریقۀ نباشد که عمل تغذیه و تمیز را احتلال دست دهد لهذا بزودی مهلک بنود چنانچه از مرضی دارالجنون پاریس مین گردیده شده که یکقرنجاه و شش سال و سه نفر مدت چهل سال و هفت نفر مدت سی سال و پنجاه نفر مدت پست سال و صد و پنجاه و هفت نفر مدت ده سال توقف در آنجا نموده اند ولی با وجود اینجالت زندگی طولانی بالاخره تغییر اعمال دماغیه را چنان شدت روی دهد که اثر مجهول دماغ سایر آلات رسد و احتلال در آنها پیدا شده سبب مرگ گردد چون صرع و صداع و امراضیکه از از زود میل دم بدماغ حاصل گردند

از اسباب محصله مرگ است و همین اعضا و کسالت عمومی که پیشه باشند بهجان قوای دماغیه را و در این هنگام احتلال اعمال دماغیه همراه بود با سه مفرط و همین واعمالی شدید و اگر چه برخی از اوقات این حالات از علاج نیکو شفا حاصل نموده ولی اغلب بسبب ضعف مفرط خواه از حدت ضربه خواه از افراط استعمالات ضد و ریه بیشتر از مجانبین بپاک میگردند چنانچه از تجارب فرنگیان معلوم گشته که از مضموم بنویز صوابان جنون حاد سیصد و هشتاد و دو نفر در سال اول از این و هین مفرط بپاک گشته اند علاوه بر این مجانبین را امراض صدریه بیشتر بپاک سازد ولی چون نسبتی میان دماغ و اعضای صدریه برین گشته لهذا بعضی از اطباء این علامت را پیشه چون ندانسته اند بلکه از اتفاقات دانند ولی چون معلوم گشته که در مرض جنون اغلب ببولات سینه دریده موجود بوده بدون آنکه در عین حیات بودن امراضی در معلوم گشته باشد لهذا اصل بران نمایم که نسبت مجهول دماغ با اعضای صدریه در نشان موجود است

علاوه بر این از یاد قوه شمه قلب که بفرشته پیرزنی دو کرم *hypocistis* نامند
 در جنون اکثر الوقوع و سبب هلاکت است و اگر چه احتمال زیاد بر این است که این از یاد قوه شمه قلب از
 صریحات عینیه مرضی بود ولی در هر صورت خواه ذالی خواه عرضی بود از جمله اسباب محصله قتل مجنون است
 ایضا مجنون را امراض لطیفه باسانی عارض کرد از آن جمله است بیوست مزاج که علاج پذیر نباشد
 و پس زدی این بیوست منجر باسهال شده مریض را هلاک سازد و

تیز از جمله امراض منسکه در مجنون بسیار بروز کند فلج است که غیر از فلجی بود که از امراض شخایه عارض گردد
 و غیر از فلج سگته بود و این فلج در مجنون است اما یاد از عضلات صورت یعنی که تخم را لرزش خاص این
 و کم کم شخاوز نموده اطراف را اجتملا سازد تا تمام بدن را مفلوج ساخته بدین از محو طیب می خارج سازد
 چنانچه تمام بدن مایل بقدم گردد و در عه در بدن عارض شود و بعضی از این اشخاص را بی حسی و فلج تمام
 بدین کشته بنوعیکه ناچار ماند که در روی صندلی قرار گیرند و بندی بر زیر بغل او بندند تا اولاً نخندارند و ثانیاً
 همیشه اوقات در بستر بخوابند و بول و برازی را زنده دفع کرد و قوه حی در جلد ظاهر شوند از قتل قریحاً
 غایب یابی که سبب هلاکت کردند

برخی از صاحبان جنون در آخر عمر حالتی حادث کرد مشبه بکربوت *Scabuta* که بدین
 سبب بزالی مفرط عارض شده مریض را هلاک سازد

تشخیصات امراض مرکبه با مرض جنون

امری بود بغایت صعب زیرا که برخی از آنها علاماتی باشند حاصل از فساد خیال که هیچ وجه در خارج
 وجودی از برای آنها نبود و بعضی دیگر را بر خلاف علامات رویه عارض کرد که مریض از جهت لاابالی
 گری ابراز و اظهار آن علامات را نمی نماید پس بنا بر این در هر صورت تشخیص امراض مرکبه برض حسنون
 همچون تشخیص مرض اطفال است ولی در هر صورتی که در جنون پس از نا آرامی و تحکم کثیر تا که مان سکوت
 و آرامی با عدم اشتها پدید گردد باید طیب این حالت را بدقت ملاحظه نماید زیرا که بسیار شود که این حالت
 و سلب بر بروز حدت مرض است به بروز رفتار امراض فرمنه در جنون اغلب بیماری تانی و مخفی است
 بنوعیکه طیب برخی اوقات بسبب القات بدان علامات نخند و بسیار شده است که در شرح محسنون
 نوبت گوی و حفره در پدید آمده و حال آنکه در زمان حیات مرفقه و عمر النفس را مطلع نشده بود پس هنگامیکه
 در صین جنون تغییر حالاتی تا که مان عارض گردد باید طیب بدون تا مل آلات و اعضای مریض را بتامها
 و بدقت ملاحظه نماید تا بفهمد که سبب آن تغییر در کدام الت است

اسباب جنون

بدانکه جنون را هم اسباب حینه و هم محصله است به از اسباب قهیه است سن و مزاج و صنف و غیره
 و فضول و امراض دماغیه و عدم لیاقت و تربیت به اول در خصوص مزاج بدانکه جنون پیش از سایر امراض
 موروثی شود و مرضی است که جمیع امراض بدان استعداد دارند

و در خصوص سن بدانکه طیب زرد *coagula* نام بواسطه فرست مخصوصی که در خصوص
 سن مجانبین از مرضی دارا بجنون پاریز جمع نمود معلوم کرد که سن را استعداد بدین مرض بیشتر است پس